**بسم الله الرحمن الرحیم**

# جلسه اول 25/3/93

این بحث احتیاج دارد دوستان وارد بحث بشوند. به پرسخ و پاسخ احتیاج دارد. لکن در ابتدای امر هم صبر کنند که یک کمی شکل بگیرد بعد سوال شود. بحث هم میخواهیم از جهت مفهومی منقح شود و هم جهت کاربردی اش روشن شود. بحث به این صورت هم کمتر انجام شده است. لذا اگر شکل بگیرد، میشود نگاه جدیدی در بحث معرفتی به امام زمان ایجاد شود. در کتب سابقین اشاره به این زیاد شده است. اما کسی که اشاره صریحی کرده است به این بحث، مرحوم علامه بوده است. البته منحصر نیست به ایشان. حتی در عارفان نزدیک هم این بحث مطرح بوده است، اما ایشان به این بحث تصریح کرده اند و بحث را کمی قرآنی تر و روایی تر مطرح کرده اند.

مرحوم علامه ذیل آیه 210 بقره، بحثی را مطرح میکنند و میفرمایند که بعضی آیاتی که وارد شده است، گاهی روایاتی ذیل این ها آمده است که آیه را تفسیر میکند به رجعت. یا قیامت. یا ظهور.

لذا مفسرین چون روایات متعدد وارد شده است، بعضی در اینجا روایات را متعارض دیده اند و بعضی را انتخاب کرده اند و بعضی را طرد کرده اند. بعضی متوقف شدهاند.

نظرات مختلفی پیش آمده است. ایشان میفرمایند شاید این روایات بیش از 500 روایت باشد. نمیشود طرح کرد. گاهی آنقدر از جهت سندی قوی است که نمیشود طرد کرد. پس راهی که میماند چیست؟ هرچند آنهایی که توقف کردند بهتر است از کسانی که طرح کرده اند.در این مسئله یک حقیقت واحده ای در کار است که وجه جمع بین این روایات است. یعنی آنچه در قیامت و ظهور و رجعت اتفاق می افتد یک حقیقت واحده ای است که آن حقیقت واحده میتواند تفسیر این آیات باشد که وقتی آنجا بیان میکند که این آیه ناظر به قیامت است را رجعت است یا ظهور است، میشود تفیسر واحدی از هر هس باشد. ایشان میفرمایند آن حقیقت واحده ای که هر سه اینها را در بردارد، ظهور توحید است. ایام الله ثلاثة. یکی یوم ظهور است. یکی یوم کره. و یکی یوم قیامت. تعبیر عظیم است. یوم یک بیان دارد در روایت و لیل یک بیان دارد. ایام الله، یعن یجایی که روز است و آشکار است سه روز است. کره همان رجعت است. یوم القیامة هم روز سوم است. در این سه روز یک حقیقت واحده ای به عنوان یوم اطلاق شده است.

ایام الله ثلاثة، یک کد است. معلوم میشود که یک حقیقت واحده ای درشان هست که این سه را متربط میکند. ارتباط این سه حقیقت با آن رویاتی که میفرماید این آیه راجع به ظهور است یا رجعت است یا قیامت است ،معلوم میشود که حقیقت یوم درش مطرح است. یوم بودن و ظهور داشتن و آشکارشدن است. آن حقیقتی که در آیات و روایات وارد شده است، آنجا روز ظهور توحید است. در قیامت قطعا توحید بارز است. بروز توحید است. نه ایجاد توحید. یعنی توحید و حقیقت وحدانیت حضرت حق، در تمام ایام الهی، از مبدئیت عالم تا منتها و معاد حقیقت توحید در کار است و غیر از خداوند موثری در کار نیست. در آن روز آشکار میشود که خداوند در کار است. نه اینکه در آن روز خداوند در کار باشد و در ایام دیگر در کار نباشد. هو القاهر برای همه آشکار میشود. تقطعت بهم الاسباب برای همه آشکار میشود. وقتی عذاب را میبینند، تقطع اسباب ایجاد میشود. اتکاء بر اسباب و توجه به اسباب برداشته میشود. دیگر کسی در آن روز خورشید را تابان نمیبیند. نور را از خورشید نمیبیند. زمین را بر پایه یک سری عللی که قبلا میدید استوار بودنش را نمیبیند. رسوخ کوه ها را بر اساس آ«چه تا حالا میدیده نمیبیند. لذا سیرت الجبال و کانت سرابا. سرابیت دیده میشود. اگر بحار فجر و سجرت، دکدک الجبال، تمام حقایقی که در روز قیامت برای عالم اتفاق می افتد، حقیقت این اتفاق در بروز و ظهوری است که ددر موثر بودن و ارتباط با خدا ایجاد میشود. یعنی تمام سلسله عللحاجب بودنشان برداشته میشود. نه اینکه در آن روز عالمویران میشود. مرحوم علامه میفرمایند. اینکه میفرماید در قیامت همه عالم دک میشود تمام عالم، همه عالم مندک میشود، همه عالم دک میشود و کوه ها نسف میشوند. مثل پنبه زده ویران میشوند. این تعبیری که در قرآن کریم نسبت به حقایق اشیاء شده است تعبیر بلندش همان سیرت الجبال و کانت سرابا. سراب بودن وجه عالم روشن میشود. آنچه ما عالم مدیدیدم، نه اینکه نیست.، این تعین ها مانع دیدن اطلاق بودند. آنجا تعین ها حاجب از دیدن اطلاق نیستند. یعنی برای هر کسی که از این عالم خارج میشود، مرگ برای او فرا میرسد، قیامت او، مرتبه ای اش محقق شده است. لذا تمامیت سببیت ها محقق شده است. مثل له ماله و وله و تمام آنچه برای او در عالم بوده است تمثل پیدا میکند و مبیند که کمک برای او نیستند. درلحظه مرگ مرتبه ای از سببیت ها روشن میشود. اینکه در نگاه او عالم ویران میشود، آیا در خارج از وجود او هم اثری گذاشته است؟ بقیه در عالم بوده اند و زندگی شان ادامه پیدا کرده است.

همه آن تعینات باقی بوده است. اما برای کسی که رفته است، همه عالم تمام شده است و سراب بودنش آشکار شده است. دیگر برای او تحققی باقی نمانده است. این نگاه در قیامت برای همه محقق میشود و بعد هم معلوم نیست این نسل بشر، آخرین نسل بشر باشد. فیض الهی بقا دارد. این گونه نیست که این نسل بشر آخرین انسان هایی باشد... این بحث احتمالی است. روایاتی که وارد شده است در این بحث خودشان جای بحث دارند. اما اینکه این نسل بشر هم قیامتش قیام بکند برای همه، با قیام کردن قیامت این نسل، این عالم ویران بشود، دلیلی برایش نیست. چون فیض خداوند ادامه دارد و پایان ندارد. معلوم نیست که این هم اولین نسلی باشد که به این موطن رسیده باشد. پس دقت در این بحث که در قیامت حقیقتی که محقق میشود، در نگاه انسانهاست که توحید در وجودشان متجلی میشود. و این تجلی توحید، سراب بودن وجه تمام عالم آشکار مشیود. سراب بودن که آشکار شد، دیگر سلسله علل حاجب نمیشود. نه اینکه معدوم میشود. خود خداوند موجد سلسله علل است. مهلکش نیست. اما ما سلسله عالم برایمان حاجب است. آب ما را سیراب میکند. اما وقتی ابراهیم خلیل میفرماید یطعمنی و یسقین. آب را سیراب کننده نمیبیند اما از آب استفاده میکند. توجه به هر دو اینها سخت است. وقتی بیمار میشود سراغ طبیب میرود، اما شفا دهنده نمبیند. حاجب نمیشوند سلسله علل. در قیامت آن چنان ظهور توحید شدید است که تمام سلسله علل که در کار بودند، در عین اینکه هالک نیستند و منفی نیستند، در عین حال سلسله علل حاجب نیستند. مثل این میماند که کسی دستی را که دارد مینویسد اسناد بدهد به قلم، چقدر بقیه نگاه این را کوتاه میبینند؟ با اینکه حتما در کار است. اما اسناد اگر بدهند که این قلم دارد مینویسد، چقدر این نگاه قاصر و کوتاه است. اگر بگویند دست دارد مینویسد چقدر قاصر است. اگر گفتی جان دارد مینویسد چقدر این نسبت صحیح تر است؟ در این نگاه قلم دیده نمیشود. نگاهی که بر قلم قاصر باشد یا بر دست، خیلی کوتاه است نسبت به نگاهی که این جان را نویسنده میبیند.

اگر در قیامت میفرماید لا فیها شمس و لا قمر. اگر مندک میشود سلسله اسباب ،به خاطر این است که حقیقت وجود ربطی اینها، و اینکه ذاتشان فقیر است، این فقر ذاتی شان آشکار میشود. نه اینکه در آن روز ملک مخصوص خداست. د رهمه ایام برای خداست. لمن الملک الیوم. این یوم به لحاظ ظهور است که در آن روز هیچ نفس و جانی قدرت بروز اینکه برای غیر خداست را ندارد. اگر نسبت میداد ملک را به دیگری، مثل زمانی بود که نوشتن را به قلم یا به دست نسبت دهد.

حالا با توجه به این روایت که ایام الله ثلاثة که روز ظهور و رجعت و قیامت. مرحوم علامه فرمودند که بروز توحید اند اینها. سه مرتبه یک حقیقت اند. در روز قیامت به تمام حقیقتش آشکار میشود. بر مومن و کافر آشکار میشود. در روز رجعت مرتبه رقیقه اوست. در روز ظهور هم مرتبه رقیق تری از رجعت ایجاد میشود

اگر این حقیقت برای ما آشکار شد که این سه ناظر به حقیقت واحده ای هستند، روایات متعدد هر سه صحیح میشود و هیچ کدام طرد نمیشود. تعارضی نیتس. سه مرتبه یک واقعیت است

این آیات متعدد هم ناظر به قیامت میتواند باشد و هم رجعت و هم ظهور.

اگر در روز قیامت میفرمایند نور به شمس و قمر نیست. و یسعی نورهم بین ایدیهم، این حقیقت در روز رجعت هم به همین گونه است و در روز ظهور هم اگر میفرماید یستغنی الناس عن ضوء الشمس و القمر. اذن یستغنی الناس، خوب حرف صحیح است. ما در حجابیم. فکر میکنیم روشن شدن آسمان و واضح بودن به نور شمس است. وقتی این هندسه فکری که این انتسابات استبه هم بریزد، اگر یک دفعه حقیقت توحید آشکار بشود و تمام وجود انسان روابطش مختلف میشود. به این راحتی باقی نمیماند. اگر اختلال ایجاد شد، این فقط یک بحث مفهومی نیست. که ما فکر کنیم روز ظهور یک حقیقت ساده ای است که مومنین به حاکمیت میرسد و انتقام سالیان طولانی محرومیتشان را میخواهند بگیرند. این قدر این بحث سنگین است، هر قدر قیامت سنگین است تا ایجاد شود. چقدر وقایع قبل از قیامت سنگین است. دالان ظهور و رجعت میخواهد آماده کند برای قیامت. توحید محضد میخواهد محقق شود. به همین نسبت در روز ظهور، وقایع قبل از ظهور، سنگین است. آنچه قبل از قیامت محقق میشود آنقدر سنگین است که بسیاری از یقین ها به شک تبدیل میشود. چون میخواهد یک حقیقتی که انس دائمی انسان است به هم بریزد. ما انس گرفته ایم با سلسله اسباب. بعد از مرگ ما ارتباطی با آنها نداریم که به هم ریختگی را برای ما بگویند. وقتی کسی شنا بلد نیست، بیندازند در آب عمیق، میبیند تمام روابط قبلی اش به هم میریزد. در هوا نفس میکشید. وقتی در آب می اندازند چقدر عالم برایش تنگ میشود. یک دفعه انسان میخواهد وارد روابطی بشود که هیچ نسبتی ندارد. نه اینکه بیگانه است. نه. ما با وهم خودمان روابطی را چیده بودیم که اسباب در کار بودند. سلسله کثراات در کار بودند. این در عین اینکه برای یک موحد وحشت زاست. برای موحد توحیدی چقدر این سلسله کثرات وحشت زاست، برای ماتوحید وحشت زاست. برای یک مومن، کسی که در دنیا روابط کثیر را دراد، وحدت خیلی سخت و سنگین سات. تمام چینش های وجودی اش با کثرات سازگار بوده است. اگر بگویند تمام اینها سراب بوده است، یعنی زندگی انسان وهم و سراب بوده. یک دفعه تمام زندگی اش را داری ازش میگیردی. تمام خودش را داری میگیری. خودش را او اینطور تعریف کرده است. تمام بافته ها و یافته هایش می خواهد متزلزل بشود. این اذا زلزلت الارض زلزالها، این حقیقتا زلزله و به هم ریختن است. بغتة القیامة است. در ورایت دارد که بغبة الظهور هم شبیه بغتة القیامه است. ظهور هم ناگهانی است. کسی نمیتواند پیش بینی بکند که چه وقتی است.

آنچه در مورد قیامت و خصوصیات ذکر شده است، با این نگاه، یکد فعه روایات و آیات باب قیامت و رجعت و ظهور، همه مفسر هم میشوند. روایات و آیات باب قیامت خیلی زیاد است. در باب رجعت که روایات خیلی نادر و کم است. در باب ظهور کم است، اما آیات کمی تطیبق میشود به باب ظهور یک دفعه دست شما باز میشود در مورد تمام آیات و روایات سه باب. همه ناظر به هم بشوند و ناظر به هم بشوند. دست انسان در تفسیر وقایع و شناخت حقایق، غیر قابل قیاس باز میشود. غیر از اینکه ملاک دست انسان می آید. سه مرتبه یک واقعیت هستند. باید ملاک مسئله به دست بیاید تا حقیقت شناخته شود.

تعبیر روایت این است که اشرقت الارض بنور ربها. زمین به نور رب ارض روشن است. در زیارت جامعه داریم که اشرقت الارض بنورکم. در روایت میفرماید وقتی جمع بین این دو را ایجاد کند، میفرماید رب الارض امام الارض. آنچه در قیامت که ظهور توحید است میخواهد محقق بشود، مرتبه ای اش میخواهد در ظهور محقق بشود. یوم تبدل الارض غیر الارض. که حقیقت ارض غیر از ارضی است که انسان میشناسد. ارض چه حقیقتی میشود د رانسان بعد الدنیا گفتیم. ارض تبدل پیدا میکند و سماوات مطویات. در روز ظهور تبدل ارض محقق میشود به مرتبه ای. حقیقت تبدل ارض، اشراق ارض به نورکم است.لذا ذیلش میفرماید استغنی الناس عن ضوء الشمس و القمر. ینی چی؟ یعنی مردم دیدنشان در آن روز بواسطه امام محقق میشود. یعنی خورشید دیگر نمیتابد. یا مردم میبینند که تابیدن خورشید از ااوست. اینکه خورشید ظهور او باشد و تابیدنش بواسطه ظهور او باشد، این خیلی عظمت میخواهد که حقیقت واحده ای که روح عالم است، اناسن بخواهد با روح عالم متحد بشود، خیلی تغییر و طهارت ایجاد شده است. انسان با روح عالم محقق بشود به جای جسم عالم. جسم عالم متلاشی نشده است. نگاه عبور میکند از جسم. میبیند که ااگر بخواهد بگوید این بدن نویسند هاست چقدر کوتاه است میگوید این جان نویسنده است.

میگویند مرحوم علامه داشتند در کوچه های خانه انصاری شیرازی عبور میکردند در اوایل جنگ.

کسی کمکشان میکرد که چاله ها و اینها زمین نخوردند.

ایشان فرمودند که مگر در روز به نور خورشید راه می رویم که در شب مشکل پیدا کنیم؟

خیلی سنگین سات. کسی که به نور اما حرکت میکند. یا در قیامت یسعی نورهم بین ایدیهم. اگر نور خورشید نباشد راه امکان پذیر نیست؟ یعنی حرکت آنها دیگر بر اساس نور خورشید نیست. اگر میخواهد جان آمده بشود برای اشرقت الارض بنورکم، و رب الارض امام الارض باشد و در قیامت بخواهد حقیقت توحید اشکار شود، در روز ظهور حقیقت ولایت آشکار مشیود. روح عالم که خلق اول و صادر اول یا مشیت الهیه، آن حقیقت میخواهد آشکار بشود. قبل از اینکه انسانب ه توحید محض برسد، باید انسان هم جانش آماده بشود، امکان ندارد به توحید محض کسی برسد، بغیر از اینکه به این برسد. لذا از اشراط الساعة، یوم الظهور است. اگر یک روز بیشتر از دنیا نمانده باشد، آنقدر آن روز طولانی میشود که ظهور محقق بشود. یعنی شرط تحقق قیامت، ظهور است. این شرط تحقق قیامت ظهور است، نه اینکه مومنین به نوایی برسند و انتقام سلطه بیگانگان را بخواهند بیگیرند. این هم یکی از ظهور است است. نه آخرین مرتبه. آخرین مرتبه این است که میخواهد باب روح بودن نظام ولایت بر تمام وجود آشکار بشود. زدن این وزنه شرط است برای رسیدن به توحید. لذا زدن محبت انسان کامل که در انتهای حقیقت محبت ها وجودی است، شرط زدن وزنه محبت الهی است. دیدن ظهور شرط دیدن توحید است.

کسانی که قبل از ظهور از دنیا رفته اند چطور؟ چطور به توحید میرسند؟ اگر امکان پذیر نیست، آنها چطور میشوند؟

در روایت حارثة ابن مالک نقل میکند، آنکه به شعر شد هاست، هر کسی قبل از اینکه از دنیا برود، من مومن او کافر قبلا، هر کسی که میخواهد از دنیا برود، باید رویت حقیقت ولایت بشود. میبیند. نه اینکه اشخاص خاصی را در کنار انسان های دیگر میبیند. حقیقت خیر محض را که واسطه در کمال او بود هاست. اگر دنبال خیر و اهل کمال بوده است،میبیند که عمری دنبال این بوده و داشته مصداقا اشتباه میگیرتفه است. اگر کسی خیّر باشد، ایمان میآورد و بعد از دنیا میرود. البته اگر کسی منکر بوده، با بغض میمیرد. ما میبینیم که او مرد. بغتة مرگ برش عارض شد و مرد. برای او یک وادی عظیم است. حقایقی میخواهد در آن موطن برایش محقق بشود. آن چنان عظیم است و سنگین است و آنچنان حقایقی آشکار میخواهد بشود که قبل از برزخ موطن ولایت برایش محقق میشود. یا میبیند که عالم و روح عالم اینها هستند و این در مخالفت با این بوده. یا میبیند که در موافقت بود هاست. یعنی حقیقت ظهور در آن موطن برایشان محقق میشود. لکن این ظهور در نظام فردی است. آن ظهور مرتبه ای عمومی است که برکات ویژه خودش را هم دارد. هیچ کسی نیست که قبل از رفتنش از این عالم، ظهور برایش محقق نشود. لکن یکی حقیقتی فردی است و یکی اجتماعی است

لذا از اینجا در مبانی ظهور، یک فرج شخصی داریم و یک فرج عمومی. فرج شخصی امکان پذیر است حتی در همین دنیا و قبل از رفتن. کسی که نظام ارتباطی و عدم غیبت برایش محقق شود، فرج شخصی در همین جا برایش محقق شده است. به تعبیر برخی بزرگان میفرمودند بعضی در همین عالم غیبت برایشان نیست.

از اینجا بحث دیگری که مطرح میشود این است که حقیقت غیبت چیست؟ یعنی چی غیبت؟ فلسفه غیبت از عظیمترین حقیایق وجودی مشود. تا به حال حضرات معصومین را که میدیدند از وجود ظاهری بهره مند بودند و وجود ظاهری را دخیل میدیدند. نظام اسم الظاهر بود. لذا امکا نداشت منافقی نزدیکتر باشد به پیامبر از مومنی. چون نظام ابدان در کار بود.

اما در ظهور اینگونه نیست. نظام ارتباط بر اساس حقایق و واقعیت هاست.

فلسفه غیبت که جزء عظیم ترین مراحل اوج بشریت است، غیبت عقاب بشریت نیست. طول کشیدن غیبت عقاب هست، اما اصلش جزء حقایق بشریت است. لذا همه انبیاء غیبت داشته اند. در کمال الدین صدوق هست. در دوره سلطه هر نبی ای غیبت بوده است. لذا دارد که سنت غیبت در امم گذشته، تمامش در امت ختمی هست. اصل غیبت رشد است. رابطه عالم وجود را با حقیقت روح امام معصوم میخواهند ببینند. خورشید پس ابر خیلی تحلیل دقیقی است. نفع میرسد به عالم وجود، اما خورشید دیده نمیشود. حقیقت استفاده و نفع هست. ارتباط و نفع دیدن، و رابطه بین ارواح دارد ایجاد میشود. لذا میفرماید که دوران غیبت خیلی سنگین است. عبادت در این دوران مساوی با عبادت در دوران ظهور نیست. آه شوقا الی لقاء اخوانی. ما مشتاق دیدن برادرانمان هستیم.

اصحاب میگویند مگر ما برادران شما نیستیم، میفرمایند شما اصحاب هستید. آنها برادران ما هستند که به یک نوشته هایی ایمان پیدا میکنند. نظام عقلی شان آنقدر عظیم است که ارتباط ایجاد میشود. تخطئه نظام بدن دارد میشود. سببیت ها از حجاب بدن عبور کند. این مقدمه دوران ظهور است. اگر غیبت نباشد، ظهور معنا پیدا نمیکند. این دوران کاملتر میکند نسبت به دوران غیبت.یعنی سیر عالم در دوران حضور و بعد در دوران غیبت، یک سیر کمالی اشتدادی است. لذا فلسفه غیبت از عظیمترین فلسفه های وجودی است.

با این نگاه میخواهیم هندسه ای را بچینیم. و مصایدق را تطبیق بکنیم. اینکه خورشید از مغرب طلوع میکند یا ..... یا قضاوت بر اساس نظام سلیمانی و داوودی است، یعنی چی؟ اگر میفرماید در زمان ظهور حضرت توبه معنا ندارد، یعنی چی؟ خیلی سنگین میشود بحث. تفاوت بین دوران قیامت حضرت و دوران استقرا رحکومت را داشته باشید. احکام ظهور برای دوران قیام نیست. دوران قیام برزخی است که میخواهد منتقل کند. این احکام برای دوران استقرار است.توبه در آن روز مقبول نیست. اگر کسی به گناه مبتلا شد، اگر گناه کرد، دنباله اش اعدام است. اگر در دوران قبل از ظهور، در دوران حضور یا غیبت، گناهی انجام بدهد که حدی دارد، حدش اجرا میشود. تا سه بار حد اجرا میشود. دفعه چهارم اعدام میشود. این سه بار بازدارندگی داشت. اگر جهالت و فقر و .... سبب این جرم بود هاست، با این بازدارندگی ها مانع شود. اما در دوران ظهور همه جهالت ها و فقرها برداشته شده است.

اگر میفرماید که شیطان ذبح میشود در دوران ظهور و در دوران قیامت هم دارد که شیطان ذبح میشود، مگر امکان گناه نیست؟ بعضی از روایات دارد که خود حضرت بواسطه خیانت عده ای کشته میشود. یعنی امکان گناه هست. لکن شیطان ذبح میشود. توبه مقبول نمیشود.مگر نمیگوییم تا وقتی جان به حناجر برسد توبه مقبول است. آیا استثناء است، یا اینکه اگر توبه مقبول نیست، یعنی اگر کسی د رآن دوره گناه کرد موفق به توبه نمیشود. چرا؟ آنقدر گناه بین و آشکار است گناه بودنش که اگر کسی گناه کرد، باید یک عناد شدید داشته باشد. اگر در رجعت میفرمایند که میز بین خوبی و بدی میخواهد مشخص شودو محض خوبی و بدی میخواهد برگردد. آنها که خلط عمل صالح و سیء دارند برنمیگردند، در ظهور چه معنا پیدا میکند. اگر سوال قیامت از خیر محض و شر محض است، در ظهور به چه معنا میشود. یک نگاه منظومه ای مرتبط بین قیامت و رجعت و ظهور. حقیقت واحده دیدن اینها در تمام احکام میخواهد محقق بشود.

کمتر مسئله ای است که اختصاص به یکی از این حقایق باشد. نفخ صور و ... میبینم که در ظهور و قیامت هم می آید.

ایام الله ثلاثه نسبت به همه گذشتگان و آیندگان صدق میکند. در رجعت امکان برگشت هست. بحث ظهور هم لحظه رفتن باید محقق بشود. باب رسیدن به خدا از غیر از اینها امکان پذیر نیست. اما آن فرج عمومی و ظهور عمومی یک وعده الهی است که محقق میشود.ورود به برزخ برای ما زمانی است، اما برای کسانی که در برزخ هستند زمانی نیست. برزخ برای همه هست. دوره قبل از قیامت است. اگر به نفخ صور اول محقق بشود برای همه، با کسی که ابتدا محقق شده، برزخ برایشان یکسان است. لذا کسی که اولین نفری بوده که وارد برزخ شده با کسی که آخرین نفر باشد، از جهت ورود به برزخ و خروج، اینطور نیست که برای یکی طول بکشد و برای دیگری طول نکشد.

برزخ جزء قیامت است. در الحاق گاهی تتمه دنیا شمرده شده است به خاطر بعضی احکام. و بعضی جزء قیامت شمرده اند.

تقطیع بین این سه مرتبه کار ماست. میشود دنیا و آخرت. و اگرنه یک حقیقت است.

قبلا گفته بودیم که تغییر در درون ایجاد میشود، لکن منافات ندارد با تغییر در بیرون

اما مرحوم علامه فرمودند که چه معنا دارد که در بیرون تغییر ایجاد شود. همانطور که کسانی رفتند و همه چیز در نظرشان مندک شد و عالم سرجایش هست. مورچه در خانه اش آب افتاد گفت همه عالم را آب برد. او فکر میکند زلزله ای سراسر عالم را فراگرفته است، لکن دیگران در کمال آرامش دارد زندگی میکنند.

کمالی که میخواهد محقق بشود چیست؟ تغییر در من، در مرگ ایجاد میشود یا نه؟

اگر لحظه مرگ برای اجتماعی یک جا برسد، چی میشود؟ برای اجتماعی همه این حقیقت محقق بشود.

کل شیء هالک. نه سیهلک. مشتق حقیقت در حال است. قطعا نسبت به اینده مجاز است.

اما نسبت به حال و گذشته حقیقت است. پس کل شیء هالک یعنی همین الان.

همین آیه یکی از استدلال هاست.

اگر دلیل و قرینه ای نیست، بر حال و گذشته دلالت دارد.

کل من علیها فان. و یبقی وجه ربک. این کل من علیها که به لحاظ ذوی العقول است، فانی هستند. و وجه رب باقی میماند.

سیرت الجبال و کانت سرابا قرینه میشود که اگر خصوصیت ذاتی شیء را از شیء گرفته ای، یعنی هالک شده است. نورانیت را از شمس مییدید، وقتی از او ندیدی، یعنی مکور است. یعنی نور از او نبود. نه اینکه تکویر را به عنوان صفت به او نسبت بدهی. میبینید که نور از او نیست. شمس به لحاظ شمس، مکور است. مثل کل شیء هالک است. وقتی میبینید میفهمی که نور مال این نبوده است. و اذا النجوم طمست. طمس میشود. تاریک میشود. انکدار و طمس به نجوم که نور از آنها دیده میشود بر میگردد.

همان نحوه برهانی که حضرت ابراهیم اقامه کرد برای مردم، این را مردم در قیامت میبینند که ضدش بهش منتسب است. یعنی این خصوصیت برای او نبوده است. وجه رب است.

اینکه میفرماید از بین میروند، از بین رفتن در نگاه مهم تر و عظیمتر است و هزنیه بیشتری را دارد از جهت ما، یا فهم اینکه این یچزی نیست و هرچه که هست از اوست. در قیامت که توحید میخواهد آشکار بشود، با از بین بردن بقیه اشیاء توحید آشکار شود مهمتر است، یا اینکه همه چیز باشد، و توحید آشکار شود. کدام بالاتر است. همه چیز باشد و مشخص شود که اثر از اوست؟

کدام مرتبه بالاتری از علم است. اینکه همه چیز از بین بروند بروز است یا اینکه همه باشند بروز است. اگر همه از بین رفتند، میشود ایجاد توحید. تا حالا بقیه در کار بودند. خورشید میدرخشید. نجوم در کار بودند. اما اگر میفرماید در آن روز شهود و بروز و یافت است، یافت با از بین رفتن محقق میشود یا با بودن اینها ولی معلوم بودن اینها که هالکند محقق میشود؟

اینها هر کدام یواش یواش دارد...

اگر میگوییم امروز هم خداوند فقط در کار است با بودن تمام اسباب، کل شیء هالک. همین امروز اینگونه است. آن روز این میخواهد آشکار بشود که واحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله. وا حسرتا که خودمان را با بقیه محشور دیدیم. مزرعه بودن دنیا اشکار میشود. هالک بودن آشکار میشود. توحید اشکار میشود. لذا اگر گفتیم با از بین رفتن نیست، امرزو هم امکان پذیر میشود. اما اگر گفتیم با از بین رفتن محقق میشود، امروز امکان ندارد.

اما اگر با بودن او همراه شد، امکان پذیر میشود. اینها تایید است. برهان نمی آوریم. بحث را به عنوان تایییدات ببریم جلو، بعد ببنییم که بیان قیامت برای امروز ماست. نه برای فردای ما. تبیین قیامت وظهور و رجعت، به خاطر این است که امروز امکان پذیر است. لذا امروز گفته اند. اگر برای ما اثر نداشت، برا ی ما نمیفگتند. و الا اینکه بعدا محقق میشود، امروز فایده ای نداشت.

اشکال ما این است که این را متوقف میکنیم.

بهترین بیانی که او فقط در کار است، بیان علت و معلول است. لکن ما متوقفش میکنیم و خرابش میکنیم.

بعد ربطی گفتنش ساده است. بعد ربطی یعنی هیچی نیست. در عین اینکه واسطه در فیض است، در عین حال هیچی نیست. بعد ربطی یعن یاین ذات منمهی است. در روز ظهور، حقیقتا امام در روز ظهور میشود ذاتی که مومنین میشوند ظهوراتش و شئوناتش. اگر روح عالم میمخواهد خودش را متجلی بکند و انسان ها به آن حققیت برسند، یک ذات میشود و ظهورات. نه ذوات. این حقیقت منکشف میشود یوم ندعو کل انسان بامامهم، میابند که ذاتشان منهمی در آن ذات سات. اگر راه یک طرفه است د ررجعت، برای همان شانیت محض است. چیزی که موهم استقلال باشد نیست. در عالم دنیا دو راه بود و موهم استقلال بود.

بودن جسم مانع فهم این حقایق کمالیه نیست.

نظام علیت موید این است که خدا د رکار است. لکن ما نظام علیت را طولی میبینیم. مباشر و حاضر نمیبینیم. چون ذات را عین فقر نمیبینیم. علت، علت برای این است و فقر نسبت به بالاتر هم دارد. نه، اگر عین فقر شد، آخرین مرتبه حاضر در این مرتبه است. یک ذات بیشتر نمیماند.

آنی که با مرگ محقق میشود. با آنچه برای عموم محقق میشود آثارش متفاوت است

در همین حیات دنیا هم محقق بشود، یعنی زندگی پس از او میخواهد ادامه داشته باشد. برا یکسی که در لحظه مرگ محقق میشود، یک لحظه است، اما روز ظهور، آغاز حیات انسانی است. یعنی حیاتی کهخداوند وعده داده است، میخواهد محقق بشود. نه فقط حاکمیت و خلافت است، ان الارض یرثها عبادی الصالحون، همانطور که لله میراث السماوات و الارض، یرثها عبادی الصالحون، یکی از مظاهر آن میشود. حکومت ظاهری هم میشود یکی از مراتب این حقیقت. ارض آن ارضی است که ارشرقت الارض بنورکم. این مسئله برای انسان انقدر سرمایه نیست که به خلافت در این ارض بشود. رسیدن به اشرقت الارض بنورکم محقق بشود. یعنی به نور آنها روشن بشود. این عظمتی است که میخواهد محقق بشود.

# جلسه دوم 26/3/93

بیان روایت تعارف ندارد. یک شهید در جنگ بدر و احد، باید خیلی اخلاص داشته باشد تا در آن دوره توفیق شهادت پیدا کند. بعد میفرماید در دوران غیبت کسی که باقی بماند، برابر هزار شهید بدر و احد است.

اعظم الناس است ایمانا. اعجب الناس است ایمانا.

کمترین ثوابشان این است که...... شما به سر من ایمان آوردید. ایمان به ولایت در حالی که امام غائب است. این سر در زمان ظهور میشود علم. آنچه د ردوران غیبت سر است در دوران ظهور میشود آشکار. آنچه قبل از غیبت آشکار بود، این آشکاری یک مرتبه ظهور است..... بحث زیبایی است که آنچه در امروز شهادت است و آنچه غیب است، در قیامت برعکس میشود. مرتبه ای از این در دوران ظهور محقق میشود. یعنی آنچه الان غیب است، در دوران ظهور مشیود علن. .و آنچه آشکار است میشود غیب. بحث روایی زیبایی دارد. جینی این را در بحث انسان کامل آورده است.

شما به غیب من تصدیق کردید. فابشروا بحسن الثواب منی. حقا منکم اتقبل

از شما قبول میکنم. از شما می آمرزم. اگر نقصی هم هست، در مورد این ایمان مغرفت محقق میشود. این ایمان ممکن است با کاستی هایی هم همراه باشد، لکن چون شدت ایمان زیاد است، باعث جبران نقص میشود. به بواسطه شما باران میفرستم. اگر شما نبودید، عذاب نازل میشد.

در دوران انبیاء بواسطه ایشان است که عذاب برداشته میشود. آن وقت به اینها خطاب میشود که شما سبب رفع عذاب من هستید. تا شما هستید عذاب نمی اید. یعنی آن شهودی که انبیاء داشته اند، کسانی که در دوران غیبت ایمان دارند، نحوه شهودشان از آن سنخ میشود. نمیگوییم انبیاء هستند ها. رابطه شان با خدا وایمانشان با خدا در چه نسبتی است، رابطه اینها با نظام ولایت، همان نسبت است. در نظام تحلیل روایات معارفی مان ما هنوز تحلیل نکردیم.

من آمن بقیام حجت ما که انه الحق، این ایمان به غیب است.

این ایمان به غیب کجاست؟ همان مراتب و حقیقت...

نگاه کنید با آن منظومه مرحوم علامه چقدر ساده میشود. تاویل نیست دیگر. تفسیر میشود و بیان. استظهار میشود. اگر آن مبنا قبول شد، استظهار حساب میشود.

اینها در دوران غیبت منتظرند. در دوران ظهور مطیعند. اولئک اولیاء الله الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. ذیل این آیه، یک بار در قرآن، علامه میفرمایند این عالیترین مرتبه ایمان است. نه از کذشته حزن دارند و نه از آینده خوف دارند. نه قصوری از گذشته دارند و نه خوفی از آینده. چون موحدند. خداوند ولایت اینها را به عهده گرفته است.

من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفت حق ربه و حق رسوله مات شهیدا.....؟؟؟

چون این منتظر بود، نیت داشت که هر وقت ظهور شد در خدمت باشد، واقعا نوی، این نیت جای این مینشیند که جلوی حضرت دفاع بکند.

وقتی اصحاب بدر و حنین کنار پیامبر بودند، فمرودند که اگر آنچه بر آنها بار میکنند را اگر بخواهند بر شما بار بکنند ،شما صبر آنها ر اندارید.

یک تعبیر زیبایی آمده است که صبر در دایره علم است. ج13 ص293. استشهاد به قرآن کرده است. چون قرآن را پیش حضرت امیر خوانده است، استشهادهایش که دلالتش هایش صحیح است، میخورد که کلام حضرت امیر باشد که در القاء تفسیر فرموده باشند. صبر در دایره علم است. در جریان موسی و خضر، آیا میذاری من تبعیت کنم تا به آن رشد برسم، موسی صبر بر علم در رابطه با این عالم را نداشته باشد. تعبیر خیلی زیباست. صبر در دایره علم است. انک لن تستطیع معی صبرا. و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا. یک اصل قوی و سنگین و دقیق است. ستدجدنی ان شاء الله صابرا. فعلم العالم که موسی نمیتواند صبر کند. پس اگر اتفاقی افتاد تو سوال نکن. خود موسی گفت اگر این دفعه مراقبت نکردم من را رها کن. روایت دارد که اگر موسی این را نمیگفت آن عالم او را تحمل میکرد.

صبر در دایره علم است. لم تصبروا صبرهم. شما صبر آنها را ندارید. یعنی معرفت آنها در مرتبه ای است که آن علم سبب صبرشان است. و معرفت شما با اینکه در سخت ترین لحظات کنار پیامبر ماندید، اما شما مرتبه علم آنها را ندارید. لذا صبر آنها را ندارید. ببینید چقدر زیبا بیان میکنند و چه دورانی است دوران غیبت که اوج علم است و لذا اوج صبر است. غیبت کجا اینجا به عنوان عقاب مطرح میشود. همه به عنوان دوره کمالیه است که از اسم ظاهر دارد به اسم باطن عبور میکند. توانایی های بدن دارد ازش عبور میشود.

در روایت بعد دارد که اعرف امامک، وقتی شناختی ،دیگر به تو هیچ ضرر نمیزند که این مقدم شد یا موخر شد. یعنی حقیقتی که میخواهد محقق شود، آن حقیقت در دایره ارتباط امام با ماموم است. اگر این را شناختی دیگر تقدم و تاخر ضرری برای تو ندارد. اینها هر کدام جای باز شدن دارد. ما فکر میکنیم که حتما و حتما باید فرج عمومی محقق شود تا انسان به کمالش برسد. و الا بیان زیبایی است که سوال وجودی اگر بر این باشد که تقاضای هدایت مرتبه فرج را بخواهد، اگر سوال وجودی این باشد و این محقق نشود ،بخل در فیاضیت حضرت حق. و چون بخل راه ندارد ،هر کسی در هر رتبه ای و در هر موطنی، تقاضای وجودی واقعی داشته باشد، اجابت شده است قطعا. این اجابت شدن قاعده میخواهد که با اینکه فرج نشده، لکن این محقق شده است. امکان ندارد که استعدادی باشد و تقاضای مرتبه را داشته باشد و اجابت نشود. استعداد تو به فعلیت میرسد. بله، اگر فرج ه ممحقق شود، این فضل علی فضل است. اما این فقط سبب به فعلیت رسیدن استعداد تو نیست. در رابطه تو با آن محقق مشیود. چقدر بیان عالی است. چقدر نگاه ما را عبور میدهد. در عین اینکه تقاضای آن فرج را داریم، باید در ارتباط محقق شود. نه اینکه من تکلیفی ندارم دیگر. همه باید زمنیه اجتماعی را فراهم بکنیم و هم باید رابطه فردی مان را حل بکنیم.

ان لصاحب هذا الامر غیبة لابد منها. این لابد نه یعنی لابد که ظالمین ایجاد کردند. این لابد الهی است. که رشد مردم در گرو آن است. یرتاب فیها کل کسی که خلل و نقص در اعتقادشان بود. همه به شک می افتند.

امری است که برای ما کشف آن برای شما اذن داده نشده است. گفتم وجه حکمت چیست؟

قال وجه الحکمة فی غیبة وجه الغیبات انبیاء گذشته که همه داشته اند. ان وجه الحکمة لاینکشف الا بعد ظهوره. وقتی ظهور محقق میشود تازه معلوم میشود که وجه حکمت چی بوده است. همانطور که وجه افعال خضر بیان نشد مگر بعد از افتراقشان. کار خضر بر چه اساسی بود. بر اساس نظام باطن بود. اردت ان اعیبها. بعد میفرماید اردنا. بعد فرمود اراد ربک. در سری کمالی موسی. در اولی میگوید من اراده کردم. بعد میگوید ما و خدا اراده کردیم.در آخری میگوید اراد ربک. خیلی تعبیرات سنگین و عالی است. یعنی سیر را هم ایجاد میکند. اول نقص میدید، کشتی را سوراخ کردن، به خودش نسبت میدهد. تازه موسی کلیم است. نبی اولوالعظم است. اما خداوند در مرتبه معرفتی دارد بالا میبرد. دارد غیبت امام را دارد تشبیه میکند به فعل خضر با موسی. خضر که در نظام باطنی رابطه با مسی برقرار میکرد و در آن رابطه بیان کرد، میگوید وجه غیبت آنقدر عظیم است که کشش ندارد مردم بفهمند. اما بعد از آن آشکار میشود. فصل اخیر غیبت ظهور است. وقتی ظهور محقق میشود، معلوم میشود که غیبت چه بوده است. چون ننتیجه غیبت ظهور است، وقتی ظهور محقق میشود، معلوم است که غیبت چه بوده است.

ان هذا الامر امرٌ من امر الله و سر و من سر الله و غیب من غیبت الله. چطور باید حضرت در عظمت یک امر اینطور بیان کند. امر من امر الله. امر من امر الله در مقابل له الخلق و الامر. قل الروح من امر ربی. از عالم امر است این مسئله. رجوع کنید به المیزان. قل الروح من امر ربی. جواب داده است اینجا. نه اینکه نمیفهمید. از عالم امر است.خلق نظام عالم جسمانی است و تقدیر است و او عالم قضا است. کن فیکون است. مرتبه کن الهی است. سر الهی است. خیلی تعبیر سر عظیم است. یعنی آشکار نیست. غیب من غیب الله. در عظمت تبیین غیبت .... نگاه ما باید حل بشود.

طول کشیدن غیبت به عنوان نقص البته مطرح است. در اثر عدم آمادگی ما طول بکشد بله، نقصان است.

نقل میکند که سیؤمی خلقه عنها، کوری برمیگردد به این طرف.اگر ان رابطه محقق نمیشود، برگشت میکند به نقص ما.

حضرت آیت الله بهجت میفرمودند کسانی در این دوران غیبت ندارند.

آیت الله بهجت میفرمودند که مطمئنا در نظام الهی غیبت حضرت جبران شده است و نقص در نظام الهی راه ندارد. لذا انی تارک فیکم الثقلین... با این نگاه و از این منظر سری را مطرح میکند. که تمسک به کتاب الله بدین گونه تمسک به ایشان میباشد چون جدایی بین اینها امکان پذیر نیست. لذا میفرمودند که این جبران شده است. کسی به قرآن رجوع کند به این نگاه، میابد حتما. از سنخ این است که رابطه های بدنی دیگر شرط نیست. در اذن دخول میفرماید اشهد انکم ترون مقامی و تسمعون و تردون سلامی و انک حجبت سمعی من کلامهم و فتحت باب فهمی بلذیذ مناجاتهم. یقین دارم که من را میبینند و جواب سلامم را میدهند. شما گوش من را از جواب آنها محجوب کردی، در قبال این جبران کردی این را، فتحت باب فهمی، درست است که گوش من نمیشنود، اما عظیمتر را محقق کردی، باب فهم من را به لذیذمناجاتشان باز کردی. اینکه اذن دادی، جبران آن است. همان تصحیح و بیان بحث غیبت است. سمع من جواب کلام اینها را نمیشوند اما باب مناجات من مفتوح است. این جزای سلام آنهاست. لذا جریان ابو هارون مکفوف را شنیده اید.

ابو بصیر با امام باقر بود، امام گفت از مردم بپرس که ابو جعفر را ندیدید، میگفتند ندیدیم. بعد ابو هارون مکفوف که کور است جواب داد. حضرت کنار ابابصیر بودند. او گفت حضرت کنارت ایستاده است. این نگاه دیگر نگاه آن ظاهری نیست. امامتی و ولایتی است. که در دوران حضرات هم اینگونه نبود که اگر با چشم میبینند، امام را ببینند. اینها جسم میبینند، امام نمیبینند. اویس میگوید اجد رائحة الجنة

ما در دوران بزرگی واقع شدیم. به مقداری که عظمت در این دوره است، ابتلا سنگین سات. با راحتی ایمان محقق نمیشود. اوج مسئله جایی است که میخواهد به ظهور نزدیک بشود. چون اسم الباطن میخواهد آشکار تر بشود، هرقدر به آن نزدیکتر بشویم، شدت بلاها و سختی ها بیشتر میشود.

و لنبولنکم بنقص من ...... و بشر الصابرین. الذین .... استرجاع میکنند. توحید را آشکار میکنند. همه اینها مال این است.... صبر در دایره علم است. صبر در دایره این علم است که استرجاع میکنند. انا لله یعنی ما لکیت مطلقه حضرت حق ر ایافته است. میگوید خداوند دارد در مالش تصرف میکند. به من چه. چرا غصه بخورد. تصرف خدا در مالش موکول به اذن من نیست. ملکیت مطلقه است. تصرفش مجاز است. و انا الیه راجعون. همانطور که اذن داد این مال را و مالکیتش برداشته نمیشود، اذن برداشته میشود. این بیان این است که در عالم قیامت معدیت سببیت هم برداشته میشود.

پس دوران غیبت یکی از عظیمترین دوران بشریت است که انسان دارد در دالانی حرکت میکند که از مظهر اسم الظاهر میخواهد به الباطن حرکت کند. میخواهد به اوج برسد و دوران ظهور انسان را میخواهد آماده کند برای قیامت.

اگر سیر را اینطور ببینیم، میفهمیم که در کجای تاریخ ایستاده ایم. که احسب الناس ان یقول امنوا و هم لا یفتنون.

بحث خیلی دقیق است.

صدق باید از کذب جدا بشود. ادعای ایمان کفایت نمیکند. صدق باید از کذب جدا بشود.

یک تقریبا یک ششم آن چیزی بود که میخواستیم بیان کنیم.میخواهیم کلید بدهیم. بیش از 200 روایت در رابطه با بحث غیبت وارد شده که هر کدامش نکته ای دارد. هر کدام جا دارد دورانی برایش گذاشته شود. 70-80 تا را یادداشت کرده بودیم.

بحث قیامت برای پیامبر همین الان محقق است. و هیچ اتفاقی در عالم نیوفتاده است. کما بدأناکم تعودون. بدء و عود در وجود انسان است.

این را که در وجود ما محقق میشود را نباید برای مردم باین کرد. چون اگر اینطوری بگوییم فکر میکنند ذهنی است. الناس نیام، اذا ما توا انتبهوا. این کد است. چقدر فروع بریش مترفع میشود. در رابطه با این عالم خواب هستند. عالم خواب، عالم صورت هاست. ارتباط با صور است. میفهمد که ارتباط در اینها خیال بوده. لذا بیداری ایجاد میشود. صورت هایی که در خواب بوده ،برای این برداشته شده اند. اما در خارج بودند و برداشته شدند؟ یا نه، قائم به این بودند. دلایل را خود روایات و آیات خیلی زیبا چیده اند برای ما.

سیرت الجبال و کانت سرابا، میفرمایند این قرینه است بر تمام ایات دیگر.

اینکه ولد و مالش برایش تمثل پیدا میکنند، میگویند این را قرینه بگیرد ،همه چیز را حل میکند.

ولد اینجا نشسته است و هیچی حالی اش نیست که دارد چی میبیند. یعنی رابطه حقیقیه است که این داشت. اینها همه در دایره وجود انسان است.

علیکم انفسکم. حرکت در کمال و هدایت در وجود انسان است.

در ارتباط با مردم نباید اینها را گفت. نباید غلط هم گفت. باید همان ظاهر اولی را گفت. تلک الامثال نضربها للناس، و ما یعقلها... برای مردم در مرتبه مثل گفته میشود، اما عالم تعقل میکند. لب را او در می آورد. نمیشود این لب را برای مردم گفت. قرآن کلش مثل است.چون معقول را تشبیه کرده است به محسوس. در جلد سوم در ذیل محکمات و متشابهات میفرماید کل قرآن مثل است. چون با الفاظ آورده است. جایی که میفرماید مثل است.

زید بن حارثه میگوید همین الان جهنمیان را در جهنم و بهشتیان را در بهشت میبینم. بهشت واقعی را یافت. تبدل ارض محقق شده بوده است. واقع است. آنجا زمان نیست. دائره دایره زمان نیستکه بعدا محقق بشود. تبدل ارض در دایره زمان نیست. این قرائن همه دلالت دارد بر اینکه آن ظواهر حقیقتی است عالی.

منتها اگر به مردم بگوییم کشفنا عنک غطائک، میگوید پس ذهنیات است. لذا حضرات بهترین بیان را آورده اند، لکن قرینه را برای عالمان گذاشته اند.

اینکه حضرت فرمود این سری است که بعدا آشکار مشیود، نه اینکه برای هیچ کسی آشکار نیست. برای اولیاء معصومین و سایر اولیاء که آشکار است.

باب کمال برای هیچ کسی مسدود نیست.

در نظام عالم قیامت ذهن نیست. علم حصولی نیست. ذهن در کار نیتس.

مرحوم فیض میفرماید محسوس است و معقول. در علم الیقین آورده است. ذهن در کار نیست. تعبیر خیلی لطیفی را به کار میبرند.

این بحث از بحثهایی است که نباید بد خرجش بکنیم. انکار می آید.

جلد 2 المیزان ص108 لا مزاحمة بین ...

آن نشئه این نشئه را ابطال نمیکند.

فلا شیء یدل علی ذلک من کتاب و السنة. دارد خلاف آنچه مرتکز ماست میفرمایند.

بله، ظاهر کتاب و سنت این است که بشر یعنی این نسل، سینقرض عن الدنیا. این نسل منقرض میشود. قبل از این یوم. این نسل منقرض میشود. لکن عالم سر جایش هست. استیناس میکنند به نشئه برزخ که آن نشئه، دنیا را دفع نمیکند. دنیا هم آن را دفع نمیکند.

بلا هایی که حضرت ولی عصر تحمل میکنند، در این دوران، از عوارض دوران غیبت است و باعث نمیشود که بگوییم غیبت منفعت ذاتی ندارد.

همانطور که بعث رسل که یک هدف اصلی است، آنهمه سختی برای انبیاء داشته است، لکن برای هدایت مردم بوده و هدف بوده است.

این می ارزیده است. نه اینکه ما می ارزیم که پیامبر بیاید. عالی صرف دانی نمیشود. اما این امر هدایت الهی، برای آنها هم کمال است. این بیابان گردی هم برای آنها کمال است.

منتها طول کشیدنش و اینکه کونوا لنا زینا و لا تکونوا لنا شینا، و اینکه اعمال ناصالح شما تیری است به قلب ما، این ها سرجایش هست.

دوران غیبت، دوران بلوغ انسان است. اوج این دوران، دوران ظهور است. دوران غیبت ممکن است کسی اصلا برایش غیبت نباشد و به مرتبه ظهور رسیده باشد. ممکن است کسی در دوران غیبت باشد، لکن در مرتبه حضور هم نباشد چه برسد به ظهور.

در قیامت روابط اجتماعی بر اساس اعمال سابقه در کار است. عمل جدیدی در کار نیست. اما اعمال سابق متجلی میشود. اعمال اجتماعی سابق هست. حب و بغض ها و شفاعت ها محقق است. متکئین علی سرر متقابلین. اجتماعات مومنین محقق است. عمل جدید در کار نیست. روابط اجتماعی اگر به معنای عمل جدید باشد بله، نیست.اگر با کسانی نبودم، طلبش را هم نداشتم، محقق نمیشود.

دوست دارم با پیامبر باشم، این محقق میشود. عمل جدید در کار نیست. روابط اجتماعی بر اساس رفتار سابق هست. اعمال سابق است که منفطر میشود.

در ظهور عالم دنیاست. فرق میکند با قیامت. در دوره ظهور افراد قوایشان به فعلیت میرسد. اما در دوره قیامت، فعلیت ها باز میشود. در دوره رجعت هم قوی به فعلیت میرسد. هنوز تتمه دنیاست. لذا قوا به فعلیت میرسد لکن بیانش متفاوت است با دنیا. دو راه در کار نیست در رجعت که اانسان انتخاب کند. شقی محض آمده و سعید محض.

# جلسه سوم 27/3/93

دو بحث تا به حال منعقد شده است، هرچند فروع بسیاری از اینها باقی ماند. این دو بحث آغاز یک نوع نگاه د رارتباط با مهدویت است. یکی در راستای حقیقت ظهور بود که در راستای رجعت و قیامت معنا شد.

یکی هم حقیقت غیبت بود که چقدر بحث سنگین و عالی و از مراتب عالی عالم وجود است که حتما باید محقق شود و مدخلیت دارد. وجه طول کشیدن غیبت امام زمان علیه السلام گاهی ذکر شده است به اینکه چون همه آن حقایقی که در غیبت انبیاء سابق ایجاد شد، میخواهد همه آنها اینجا ایجاد شود، طول این طول همه آنهاست. تمام آن ابتلائات اینجا پیش می آید تا آن کمالات ایجاد شود. لذا سخت ترین ابتلائات در دوران غیبت پیش می آید. چون بالاترین کمالات میخواهد محقق شود. بین ابتلا و کمال یک رابطه مستقیم است. هرگاه ابتلا به سمت شدت میل پیدا بکند، کمال به سمت شدت میل پیدا میکند. اگر ابتلا کم باشد، ... و لنبولنکم بشیء من الخوف و الجوع ..... و بشر الصابرین. الذین اذا اصابتهم مصیبة

ابتلا به همه سختی ها ، از اعم از جانی و مالی، خوف یعنی عدم امنیت ها و ترس ها و نگرانیها و سختی هایی که برمیگردد به نظام روانی انسان. و جوع که به مسایل بدنی و مالی برمیگردد. بنقص من الاموال و الانفس و الثمرات. انفس میشود جراحات باشد یا کشته شدنها باشد. یا از دست دادن فرزندان باشد. ثمره ثمره حقیقی باشد. یا محصولات باغات اینها باشد. همه اینها که محقق میشود، به خاطر بشر الصابرین است. صبر در وجود اینها فعلیت پیدا کند. تا به این مبدئیت علمی برسند. نه علم حصولی باشد فقط. این مبدئیت علمی که صبر د رحیطه علم است. خطاب به موسی علیه السلام که صبر در دایره علم است. اگر علم نباشد صبر امکان پذیر نیست. صبر بر اینها د ر دایره علم به اینهاست. علم به اینها همان استرجاعشان است. علم دارند به مالکیت حق. هرچند مراتب تشکیکی دارد. هر مرتبه ای از این علم مرتبه ای از صبر را دارد. هر مرتبه از صبر باعث ایجاد اقتضایء مرتبه بالاتر از علم است.

روایات خیلی گسترده است در این مسئله

نوع ابتلائات امت ختمی متفاوت است؟

نه، نوع ابتلائات همان ابتلائات است، اما نتیجه متفاوت است. انا لله و انا الیه راجعون محقق میشود. این مسلک سوم اخلاقی است. اختصاص به نبی ختمی دارد. رویت مالکیت مطلقه حضرت حق است. امم گذشته صبر میکردند، اما در دایره آن مصیبت است. صبرشان از توحید نیست. مسلک انبیاء در آنجا نتیجه خاص خودش را میدهد و مسلک نبی ختمی، نتیجه انا لله و انا الیه راجعون میدهد. انا لله در مبدئیت است که مالکیت مطلقه است. و انا الیه راجعون در رفع همه تعینات است.

بحثی که متفرع بر بحث روز اول متفرع میشود، توحیدی که در قیامت میخواهد روشن بشود، در ظهور یک مرتبه اش آشکار میشود. همه عالم بدن میشود برای انسان کامل. وقتی این میخواهد محقق شود، نسبت روح و بدن، قرب و بعد بردار نیست. چون روح نسبتش به همه اعضا و جوارح بدن، قریب است. نه قرب مکانی. قریب به معنای اینکه هو معکم اینما کنتم. چطور این نسبت به همه عالم است به نحو معیت قیومی. نسبت روح به بدن، ظهوری از اسم هو معکم اینما کنتم است. معیت روح هم با هر عضوی از بدن، معیت قیومیه است. حالا اگر حقیقتی جان و روج نظام وجود بشود، نسبت این جان و روح نسبت به همه عالم و اعضا و جوارج و موجودات عالم، نسبتش میشود هو معکم اینما کنتم. یعنی هرجا رو کنند، همان حقیقت را آنجا هم میابند. وجه الهی در رو کردن به هر طرف هست. اگر کسی به شما رو کند، به صفت شما، به دست شما و ...، حقیقتا با وجه باقی شما رابطه برقرار کرده است. لکن در طور آن تعین. در وجود آن تعین. اگر حتی مکتوبی از شما را ببیند که به ظاهر وجود منفصلی از شماست، با شما رابطه برقرار کرده در همان نسبت. صوت و فعل هم همینطور است. اگر این حقیقت در رابطه کل وجود سعه پیدا بکند، به هر موجودی که انسان رو کند، آن وجه الهی را رو کرده است. رو کرده است به وجه الهی. و اگر رو کرده است ،وجه الهی حقیقتی است که روح همه عالم است. حققیت باقی همه عالم است. اگر با این رابطه، اینها هر کدام سرجای خودش، در عین چینش مقدمات، باید خلط نشود. ما داریم مختصر حرف میزنیم. مجبوریم بسیاری از اصول را به عنوان اصل موضوع بگیریم. و نمیتوانیم همه را اثبات کنیم.

پس اگر نسبت حقیقت انسان کامل و صادر اول، نسبت جان و روح است نسبت به عالم، همان نسبتی را که وجه الهی با عالم دارد، که انا وجه الله، در کلمات بعضی از حضرات معصومین، یا ما وجه الهی هستیم در کلمات بعضی دیگر.یا نحن اسماء الله الحسنی، مبدئیت عالم و وجه همین اسماء الله الحسنی است. یا نحن مشیت الله. خلق الله الاشیاء بالمشیئه و خلق المشیئه بنفسها.

نحن صنائع ربنا و الخق صنائع لنا. این در کافی است.

اگر آن جان وجه الهی عالم است، اگر به این عنوان مطرح است، در دوران غیبت و ظهور باید حقیقت خودش را آشکار کند. چطور این وجه را بیابیم در دوران غیبت. بحثی که به عنوان فرج شخصی و انفسی در مقابل فرج عمومی مطرح میشود، اینجا خوب خودش را نشان میدهد.

فرج شخصی و عمومی را استقلالا یکبار بحث میکنیم. در بحث امروز اصولش می آید.

اینها مقدمات بود

ما در روایات داریم تمام سنن و مواریث انبیاء نزد نبی ختمی و ائمه هست و در زمان امام زمان تمام این سنن و مواریث اثری را که برای ان انبیاء داشت محقق میکند. در زمان حضرات معصومین دیگر، این ظهور لزوم نداشت به لحاظ نوع برخورد و آن سعه وجود و اقتضای مردم لزومی نداشت که این حقایق همه با هم اظهار بشود، اما به لحاظ اینکه آخر الزمان دوراه ای است که همه حقایق میخواهد آشکار شود و همه میخواهند سریع به نتیعجه نهایی برسند و سرعت در عقل و فهم ایجاد میشود، آنچه در طول زمان محقق شده بود، میخواهد در یک زمان محقق بشود. آنچه در طول تاریخ در زمان های مختلف محقق شده بود، چون انسان ها وجودشان به گونه ای است که استعدادهای مختلف در یک زمان موجودند، الان میتوانیم بگوییم استعداد انسان اولی که در زمان آدم نبی الله بود، تا استعداد انسانهایی که در زمان خاتم محقق بوده، تمام این استعدادها قابل جمع هستند و هستند. از یک انسان های بسیط اولی و انسان های پیچیده. همه در زمان ما موجودند. اگر حقیقت هدایتی حضرت میخواهد سرعت داشته باشد و همه را ببرد، باید همه آنچه در طول زمان به کار گرفته شده است، الان به کار برود تا همه را ببرد. عصای موسی همان کار را میکند. لکن در زمان موسی، افک سحره را بلع کرد. صنع آنها را بلعید. افک آنها را بلعیدن حالتی بود که یتخیل انها تسعی. تخیل حرکت را از بین برد. ریسمان را نخورده بود. اگر اینطور بود، این آنقدر عظیم نبود. عظمت عصای موسی این بود که چشم مردم را باز کرد. تخیل حرکت را را برداشت. دیدند که اینها ریسمان های افتاده است. یا تلقف ما یافکون. و الا اینها که ریسمان را خلق نکرده بودند. ابزار را که خلق نکرده بودند. صنع اینها آن چیزی بود که مردم را به رعب انداخته بود. و حشتناک بودن را برداشت. آیه هم ظهو ردارد، لکن ما فکر میکنیم یعنی ریسمان ها را خورد. ما یصنعون را خورد. صنع اینها معلوم بود چی بود. افکشان مشخص بود. آنی که یتخیل انها تسعی را بلعید. این بلعیدن که باعث میشود حقیقت آشکار شود و معلوم بشود که اینها وهم است، یعنی کار عصا خوردن وهمانیات بود. د ردوران آخر الزمان آنچه وهم زاست و غفلت زاست. و باعث دوری از توجه میشود، کار عصای موسی در دوران حضرت، افکی است که در آن دوره محقق میشود. قطعا افکی که در آن دوره محقق میشود، بسیار عظیمتر است از افکی که در دوران موسی محقق شده است. عصای موسی همان کاری را میکند در دست وصی خاتم از جهت اثر گذاری هدایتی، یعنی آنچه غفلت زا بود و دوری از واقعیت بود، آنها را میبلعد و دورغ زا بودن را نشان میدهد. وهم را فرو میریزد. ریسیدن به حقایق است. لذا سحره اولین دسته ای بودند که ایمان آوردند. شاید اولین دسته هایی که ایمان می آورند، مبدعین این افک ها باشند. روایت دارد که بسیاری از عبده شمس و قمر ایمان می آورند، و بسیاری از مومنین ایمانشان را از دست میدهند. ریزشها و رویشها. کی ها جدا میشوند و کی ها میپیوندند. اینکه دارد گاهی دین از مغرب زمین طلوع میکند، یعنی جایی که افک روشن میشود و غفلت برداشته میشود، چون عمدتا اشتباه در مصداق داشته اند، وقتی برداشته میشود، آنها بهتر میفهمند که آنچه دنبالش بوده اند چی است. چون متبلا به غفلت بالاتری شده بودند، بهتر میابند.

البته اگر مومنی متبلا به غفلت نشده باشد، زودتر رسیده است. اما مومنینی که در طریق ایمانی حالت تقلیدی دارند، سرعت حرکتشان، مثل کسی نیست که عالم آن فن بوده است، میفهمد که آن علمش...مثل سحره فرعون، شدت یافتش سریعتر است. یکی از موضوعات را علم در آخر الزمان قرار میدهیم. علم به چه معنا میشود و جایگاه عالمان چطور میشود. آیات همه علوم طرد میشوند یا به اوج میرسند. کسانی زودتر ایمان می آورند که قبلا چشیده بودند. لکن در بعضی مبادی اشتباه کرده بودند.

تمام سنن و مواریث می آید. مواریث یعنی معجزاتی که به کار میبردند. سنن یعنی کمالات دین آنها.

مواریث انبیاء و سنن همه نزد حضرت است و همه همان کاری را میکند که برای آن نبی میکرده است. لذا انجیل و تورات و زبور نزد حضرت است. با همه اقوام از همانجا آغاز میکند که آن را قبول دارند. با اهل هر دینی مطابق دین خودشان استدلال میکند و از آنجا جذب میکند.

تمام سنن و مواریث انبیاء نزد حضرت است. سنت موسوی را ذکر میکند و ... از هر نبی ای هم یک سنت نیست. در روایت متعدد ذکر شده است و حتی گاهی اختلاف در اثبات است. در روایتی یک سنت را گفته است و در روایت دیگر سنت دیگری. اینها معارض نیستند.

از جمله سننی که برای حضرت ذکر میشود، سنت یوسفی است. در بعضی از روایات بیانی دارد. که چطور یوسف در بین همه بود و برادران یوسف و بقیه یوسف را میدیدند، لکن نمیشناختند. در روایت می فرماید امام زمان در بین مردم است و مردم میبینند ولی نمیشناسند. دنباله اش دارد که وقتی حضرت ظهور میکند، همه میبینند که از قبل ایشان را میشناختند. میخواهیم با جلسات قبل ارتباط ایجاد کنیم.

اینکه رابطه حضرت نسبت روح به بدن است، اینکه اینجا میفرماید سنت یوسفی این است که میبینند- نه مومنین بواسطه فطرتشان، کافر هم میابد. مقدمه دوم این شد که در آن زمانی که حضرت ظهور میکند، همه میابند که حضرت را از قبل میشناختند.

در لحظه مرگ، حقیقت حضرات معصومین آشکار میشود و هر کسی به اندازه محبت و بغضی که طول عمرش دارد، محبت و نفرت دارد. آخرین مرتبه محبت و نفرت، خودش را آشکار میکند.

با نگاهی که وقتی انسان در موقع ظهور میابد که ایشان را میشناخته است از قبل، جلسه اول که روح عالم است نسبت به عالم، غیبت از بدن است، در دوران غیبت، غیبت از بدن است. در حالی که غیبت از بدن است ،حضرت در بین مردم حاضر است. یک دسته از روایات هست که حسنه ولایت ماست. میفرماید که معرفت ما عمل صالح است. عمل صالح ولایت ماست. معرفت به ولایت ماست. تعبیرات خیلی تعبیرات زیادی است. متعدد است روایات در این مسئله. مثلا و من یغترف بالحسنة، یعنی مرتکب بشود حسنه ای را، حقیقت حسنه، اقرار الامامة لهم است. چقدر تعبیر دقیق است. هر جا که دارید حسنه ای انجام میدهید،دارید ردابطه برقرار میکنید. هر حسنه ای صله و رابطه با آنهاست. اقرا ربه امامت آنهاست. لکن این اقرار به امامت را گاهی انسان بهش علم دارد و گاهی ندارد.الحسنة ولایت ماست. یک وقت میگوییم اینها مصداق است، اما ما میگوییم بیان حقیقت حسنه است. بیان واقعیت حسنه است.

هل تدری ...

قال الحسنة مودتنا اهل البیت و السیئه عداوتنا...

اگر انسان وقتی میمیرد، اعمال سایه می افکنند و شمال و جنوب و غرب و شرق انسان را احاطه میکنند و هر کدام نقشی در حفظ انسان دارند. در جانب راست یک آسیب هایی ممکن است ایجاد شود. جانب راست وجودی منظور است. بالای سر یعنی در نظام اعتقادات. پایین پا یک گونه است. روایت امام باقر در تعبیر اینکه هر کدام از این جهات در نظام برزخ و آخرت به چه صورت میشود. همانطور که شیطان میگوید من بین ایدیهم و خلفهم و یمینهم و شمالهم، حیطه نفوذ شیطان مکان نیست. هرچند مکان جزءش است. حیطه نفوذ شیطان از راه نفس انسان است. امام باقر تبیین میکنند که هر کدام از آنها به چه معناست.

حقیقت حسنه ولایت است. شجره طوبی بیانش کذشت که حقیقتش چیست. تنه اش در خانه امیر مومنان است. شاخه هایش در خانه مومنین است. عمل صالح تنه اصلی اش در خانه امیر مومنان است و شاخه های او در خانه های مومنین است. شاخه های او جزء منفصل جدا نیست. میخواهد بگوید یک عمل پیوسته هستند. لذا بعضی به یک شاخه و بعضی به شاخه های مختلف متصلند.

در بعضی روایات دارد که در خانه پیامبر اکرم است. و در بعضی روایات دارد که خانه پیغمبر و امیر مومنان واحد است.

این اعمال صالحی که از شجره نشات میگیرند، همه متصل به این شجره هستند، و همه با همین اتصالشان انسان ها را میبرند تا بهشت. حضرات روح اعمال صالح هستند. روحهمه عالم وجود هستند. نه عالم افک و وهم. وجود با خیر مساوق است. وجود با شر رابطه ندارد چون شر عدمی است. اعمال صالح به لحاظ خیریتشان همه وجودی اند. و همه نازله شجره طوبی هستند. یا اگر میفرماید اینما تولوا فثم وجه الله، وجه الهی، همان حقیقت وجودی است.

در بحث حسنه و حقیقت حسنه، جای بحث زیبا دارد.

بنی الاسلام علی الخمس، صلات صوم و ... روح همه اینها ولایت است.

کسی که از دنیا میرود میبیند که اعمال صالحش دورش را گرفته اند، میبینند که یکی از اهمه اینها احسن وجها است. اطیب از همه اینهاست او به اینها میگوید شما دفاع کنید، هر جا کم آوردید و من دفاع میکنم. یکی یکی از اینها میپرسد که شما کی هستی؟ خودشان را معرفی میکنند. بعد میپرسند که تو کی هستی که احسن منظر هستی و .... ؟ میگوید من ولایت هستم. میگوید شما هرجا دفاع میکنید بکنید، کم آوردید من کمک میکنم.

یعنی هر عمل حسنه ای که دارد از اانسانی سر میزند، در راستای تحقق ولایت است. اگر انکار بهش زمیمه شد، این حبط است. اگر حسنه بدون انکار محقق شد و لی توجهی بهش نبود، میبیند که این همان چیزی است که دنبالش بوده است. اما اگر همان زمانی که دارد محقق میشود، توجه داشته باشد، عمقش قابل مقایسه نیست.

یک موقع چشمی روی میز تشریح است و استاد جراح و بافت شناس، دارد بافت ها را تشریح میکند. این یک مرتبه از نگاه به این چشم. مرتبه دیگر این است که این چشم در بدن است و کاملا نظام بدن و آ« حیات و نظام زنده و ارگانیک، با آن مرتبط است و دارد بدن را هدایت میکند. عمر اینها با هم قابل قیاس نیست. تمام آثار سابق را دارد، تمام مجموعه آن بافت ها را دارد. اما اضافه بر آن حقایقی دارد که در آن چشمی که روی میز است نیست. یعنی شدت وجودی دارد نسبت به آنی که روی میز است.

از مثال به ممثل همیشه همه جهت مقرب نیست.

حالا ببینید که القلب مصحف البصر. قلب صحیفه نا نوشته ای است که نویسنده اش چشم است. نویسنده بودن چشم نسبت به قلب، قلب حقیقتش جان انسان است. جان انسان زمان و عمرش چقدر است؟ صد سال است؟ یا ابدی است؟ چشم حقیقتش تثبیت میشود در این نگاه با ابدیت. همان چشمی که سه ساعت عمر داشت در یک نگاه، همان چشمی که صد سال عمر داشت در نگاه سوم میشود ابدیت. ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد. هوس های دل به دنبال چشم است. یک نگاه به نا محرم ممکن است تا انتهای دوزخ ببرد. دل یاد کردن بیان همین روایت است که القلب مصحف البصر. در جانب خوبی هم همین است. چشم با این نگاه چقدر از جهت عمر واقعی اش عمر پیدا میکند؟ اثرش باقی میشود. مربوط به آن است. با این نگاه ابدیت پیدا میکند. حالا ما در عمل صالح، گاهی عمل صالح را گسسته میبینیم. نگاه میکنیم که اگر فلان کار رابکنید، فلان ثواب را دارد. انجام میدهیم به خاطر فلان ثواب. این درست است و بیان تامی است. آن ثواب به دست می آید. این نگاه گسسته است. نگاه به چشم در مرتبه اول.

در نگاه دوم وقتی که به عمل صالح نگاه میکنیم، در چشم مرتبط دیدن چشم بود با بدن، در نگاه دوم ،علم صالح مرتبط با تمام اعمال صالح و سیء دیگر است. یعنی مرتبط با تمام اعمال گذشته و آینده، خوب و بد من میشود. روایات هم ناظر این است.

لذا میفرماید انسان در حینی که به عمل سیء مشغول است، روح ایمان از او جدا میشود. وقتی عمل سیئ از او جدا شد، روح ایمان برمیگردد لکن رتبه ای پایین تر برمیگردد. یعنی روح ایمان که متراکم وجودی تمام اعمال او بود، در یک رتبه پایین تر برمیگردد. تمام اعمال او با این علم سیئ، یک رتبه می آیند پایین تر. ممکن است در رتبه عالی و اخلاص تام محقق شده بود، لکن این عمل سیء همه را می آورد پایین.

در نگاه دوم، در نظام وجود که نگاه میکنیم، هر ذره ای در نظام وجود، از جهت فیزیکی، اگر بخواهیم تصویر کنید روابطش را، با تمام ذرات مرتبط است. چه یک ذره غبار باشد و چه کره ای مثل خورشید باشد. به تمام ذرات عالم وجود جاذبه دارد و جاذبه برش وارد میشود. تطابق بین نظام تکوین و تشریع است. تطابق بین نظام روح و بدن است. تمام قواعد نظام روح در نظام بدن صورت دارد. تمام آنچه در نظام بدن است در نظام روح معنی دارد. ان ن فی العرض تمثال ما ها هنا.

هرچه اینجا اطلاق شیء بهش میشود، عندها خزائنه. بین این شیء و خزائن هم حاضر است. هرچه که در عالم وجود است، مرتبط است. این را در نظام عمل نگاه بکنیم، این را ببریم و جدا بکنیم، این عمل با تمام اعمال گذشته و آینده من، با تمام اعمال حسنه و سیئه من، رابطه برقرار میکند. یک عمل کوچک هم که باشد. وجود من با این بالا و پایین شدنها، بالا و پایین میشود. یعنی تمام اعمال گذشته و آینده من با این عمل، معنا پیدا میکند. و روح پیدا میکند. گسسته نیستند. مرتبط هستند. مثل یک نظام زنده ارگانیک. یک بحث بسیاری عالی دارد. اینکه نسبت به گذشته باشد ساده است. نسبت به آینده چی؟توفیقاتی که ایجاد میشود. گاهی یک عمل صالح که جلوی پای ما قرار میگیرد، انجام دادنش موجب توفیق میشود. در روایات دارد که گاهی یک عمل صالح باب های اعمالی را آزاد میکند. در مورد خذلان هم همینطور است. عمل که میماند در وجود، ریشه دار میشود.

عمل صالح در مرتبه بدء مضاعف میشود. چند عمل صالح دیگر را سبب میشود. هر کدام از اینها دوباره سبب اعمال صالح دیگری میشوند. هرمی میشود که نقطه راسش در پایین است. همینطور سعه پیدا میکند. اگر در مرتبه اول یکی بود، در مرتبه دوم شد دوتا، در مرتبه سوم میشود شش تا. در مرتبه بعدی میشود 18 تا(خود قبلی ها هم در تعداد بعدی ها حساب میشوند). تازه عملی که ریشه دار میشود، تاثیرش مضاعف میشود. گناهان سابق هم تاثیرشان میماند.اینها مبدء روایی دارند اینها. نگاه اینکه مرتبطند. این تعبیر مرحوم علامه که در بحار هم گفته ایم که یوم مجموع له الناس. چرا همه باید جمع بشوند؟ جای اعتبار نیست.اگر جای اعتبار نیست، چرا باید جمع بشوند؟ آنجا بیان میفرمایند که چون هر عملی که من انجام میدهم، نه تنها در اعمال گذشته من و در آعمال آینده من تاثیر گذار است، بلکه در تمام اعمال انسان های گذشته و آینده موثر است. و اگر بخواهد جزا داده بشود، همه باید حاضر باشند. در ارتباط با همه جزا داده میشود. ممکن است من امروز عملی را انجام بدهیم، هزار سال آینده شاکی از من باشند. روز قیامت اینها شاکی من هستند. اینگونه نیست که عمل من گسسته و بریده باشد. نه فقط با وجود من.

این بیان دارد. شاهدهای روایی اش اگر وقت میشد میگفتیم.

پس در نگاه دوم، عمل صالح را پیوسته با عمل صالح ببینیم.

عمل صالح در مرتبه سوم که رابطه با حقیقت و روح و جان است،حقیقتی که میگوییم امام زمان فرج شخصی محقق میشود برای بعضی و شاهد روایی و آیه اش در نگاه سوم است.

شوق به عمل صالح در هر کدام از این سه نگاه متفاوت میشود. پشت کردن به این اعمال صالح هم در هر کدام از مراتب متفاوت میشود.

دعای ندبه مسئله سنت یوسفی را خیلی قشنگ مطرح میکند.

بنفسی انت من مغیب لم یخل منا. چقدر تعبیر بلند است؟ بنفسی انت بنازح ما نزح عنا.

من مغیبت لم یخل منا. دور نیست از ما. خالی نیس. مغیب است. این همان بحث بدنی است. این ها خیلی دلالاتشان واضح است

نازح ما نزح عنا. دور است. لکن دور نیتس. همان نسبت روح و بدن است. با چشم نمیبینیم. لکن معیت تامه دارد با ما.

در زمان امام زمان، بلوغ مردم در دریافت کمالات به اوج رسیده است. اسم الباطن و الله که میخواهد ظهور پیدا کند، به لحاظ اجابت تقاضای تقاضا کنندگان اس. به خاطر همین است که فتنه ها قابل مقایسه نیست. فتنه ها دارد ظرفیت سازی میکند. دوره پیامبر اکرم چقدر سخت بود؟ دوره غیبت معادل هزار شهید بدر و احد است. نگاه داشتن ایمان اینقدر سخت میشود. فتنه اینقدر سخت میشود.

آیت الله بهجت میفرمایند که آنقدر فتنه ها سخت و سنگین میشود که نمیدانیم دعا بکنیم برای فرج یا نه. یعنی ما جزء ریزشها نباشیم. آن سردار باید خیلی یقینش تام باشد. و الا اینهمه آدم های صالحه هستند. لکن تعداد محقق نشده است. چون فتنه ها سنگینند. همه آواز ها از شه بود. اینها جزء ندای پیامبر اکرمند. پیامبر اکرم با رحمت تجلی کرد. این روایت است. اما امام زمان که می آید با نقمت تجلی میکند. یعنی پیامبر با کفار هم با رحمت تجلی کرد. اما در آن دوره دیگر کفار با رحمت جایش نیست که باهاشان رفتار شود. از دوره پیامبر تا دوره امام زمان، قرار است هدایت بشوند. وقتی حجت ها تام شد، دوران نقمت است. دوران قیامت هم دیگر جای اتمام حجت نیست. در دوران استقرار حکومت حضرت، دوران نقمت است. بحث زیبایی است. عقاب کفار است. عقاب مشرکین است. دوران دعوت مشرکین و کافرین نیست. بیان سنگین است. باید با منظومه های قبلی دین سازگار باشد. مگر میشود دنیا باشد و نقمت باشد؟

الحسنة والله ولایتنا. الحسنة معرفت ماست. رابطه با ماست. الی ما شاء الله روایت داریم. روایاتی که تطبیق کرده است. در آیات قرآن هرجا حسنه است میگوید ماییم.

تعبیری در قرآن هست که من کان یرجو لقاء ربه، فالیعمل عملا صالحا. برداشت اولیه این است که عمل صالح مقدمه است برای لقاء رب. برداشت دوم چیست؟

عمل صالح لقاء رب است. نه مقدمه لقاء رب. لذا د رمورد امام زمان هست که هرکسی منتظر است، فالیعمل عملا صالحا.

مصداق یک مرتبه ای از بیان است. روایاتی که بیان کلی اش را میکند سرجایش است. حسنه، مطلق حسنه، ولایت ماست. بنی الاسلام علی خمس و روح همه اینها ولایت است. نشان میدهد..... اگر ولایت ما قبول شود، همه اینها قبول میشود. و الا بدنی است بدون روح. بدن بدون روح معنا ندارد.

مرحوم علامه این بحث را در المیزان چند جا اشاره کرده است. لکن نمیخواسته اند این حرف را در بیاورند.

حسنه و نعیم هرجا مطلق باش دولایت ماست.

یک وقت میگوییم حسنه مطلق ولایت است.

یک وقت میگوییم به این بیان که همه متعینات، مطلق باهاشان هست. یعنی در جای یکه مقید آمده است، مطلق باهاش هست.

با ضمیمه این بیان، میبینیم که بیانی که در حسنه میکند، ایشان، با این بیان سازگار است.

بین حسن و خلقت این رابطه هست که هر مخلوقی حسن است و هر حسنی مخلوق است.

تعبیر دارد که یوسف را با یوسف شناخته اند. کس دیگری معرفی نکرد. در بین مردم هست و مردم نمیشناسندش.

بحث امام شناسی با بحث مهدویت خیلی تصحیح میشودو.

اینکه چطور باید رابطه برقرار کنیم. باید ضجه و گریه داشته باشیم، یا فتوقع الفرج

اذا رفع الله المکم من بین ایمانکم، فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم، یعنی با اعمالتان و حرکت کردن باید فرج را محقق کنید. باید حرکت ما در جانب معرفت به گونه ای باشد که راه عملی محقق بشود. ان شاء الله در جلسه بعد بحث عمل صالح را بیان میکنیم.

آیت الله بهجت میفرمودند لزومی ندارد که ما اینقدر دعا برای فرج کنیم. اگر دو رکعت نماز بخوانیم با توجه به اینکه امام دارد میبینید، این کار آن دعا را میکند.

این ضرر نمیرساند که این دیر باشد یا زود باشد.

فرج شخصی کاملا محقق شدنی است.هیچ مانعی در فرج شخصی جز وجود خود انسان نیست. در فرج شخصی هیچ مانعی نیست. از رحمت های خاص الهی است که هیچ مانعی برای بهرهمنده از برکات فرج شخصی، جز خودانسان نیست.

حرکت معرفت نفسی از همین نتیجه گرفته میشود

یا به تعبیر مرحوم علامه، راه حرکت به سمت امام از درون انسان است نه از بیرون. امام مطلق وجود ماست. چون مطلق وجود ماست و من مقید ام، ارتباط از درون است. اینها کدهای کلیدی است. اینها در دوران غیبت میخواهد تصحیح بشود.

# جلسه چهارم 28/3/93

حقیقت قرآن کریم در ظهور با تمام آنچه برای انبیاء ذکر شده باید آنجا محقق شود. گفتنش به عنوان یک بند ساده است، اما تبین و رسیدن بهش خیلی عظیم است. از جمله سنن و مواریث انبیاء، سنت یوسفی است. سنت یوسفی که د رروایات چند جور وارد شده است، از جمله انحائش این است که همه مردم همچنانکه برادران یوسف، میدیدند او را ولی نمیشناسختند، همه کسانی که حضرت را میبینند، میبینند که حضرت را میشناختند لکن نمیدانستند حضرت است. حضرت را با حضرت شناختند. حضرت را از قبل میشناخت. این شناخت حضرت از قبل که در دوران غیبت بوده، بحث این بود که چگونه امکان پذیر است. مثال زدیم به چشم روی میز تشریح.

گاهی استقلالی بهش نگاه میشود.

گاهی چشم در بدن است.

گاهی القلب مصحف البصر است. از این مثال عبور کردیم به عمل صالح. گاهی به عنوان یک عمل گسسته بهش نگاه میشود.

گاهی متربط با بقیه اعمال صالحه دیده میشود. همه آثار قبلی را دارد بعلاوه. هر عمل صالح یک مرتبه تمام وجود انسان را بالاتر میبرد و هر عمل سیئ همه اعمال را یک مرتبه پایین می آورد. لذا اگر انسان در لحظه آخر عمر معلوم میشود، در آنجا معلوم میشود ارزش اعمالش چقدر میشود. اینطور نیست که اعمال گذشته در گاو صندوق باشند. همانطور که میفرماید اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات. یا فادرعوا بالحسنة السیئه. یا اینکه مضاعف میشوند حسنات. رشد و نموه دارند. انواع قواعد الهی و سنن الهی که در مورد اعمال هست، و قواعد اعمال که از مسایل عظیم است که در قرآن و روایات وارد شده است، در آخرین لحظه عمر است که معلوم میشود که کدام یک حاکمند و اثر میگذارند و باقی میمانند. تثبیت میشود در هنگام مرگ.تثبیت شدن یعنی دیگر عمل جدید از اینجا نیست. همه اعمال قبلی مرتبط با این اعمال است. دوران حیاتش، رابطه ها را ایجاد کرده است، پس تثبیت شدنش، به نسبت ما که در دنیا هستیم، این قبل و بعد زمانی هم درش اثر میگذارد. اما به نسبت او که از دنیا خارج میشود، عمل او تثبیت شده است. چون برای او زمان نیست. به نسبت به ما اعمال آینده در کار است. به نسبت با او، گذشته و آینده و حال برای او یک حقیقت واحده است.

این شناختن حقیقت بر اساس سنت یوسفی، با یافت توحید یک تناسب و رابطه مستقیم دارد. حضرت در یوم ظهور میخواهد حقیقتی از حضرت تجلی بکند که همه میابند که هر کس هر جا باشد، رابطه مستقیم با حضرت دارد. در گوش و مردم سعه ایجاد میشود. این تعبیر خیلی زیباست. عن ابی الربیع شامی، حجت ما اذا قام، مد الله عز وجل لشیعتنا فی ابصارهم و اسماعهم. همانطور که در قیامت پرده از تو برداشته میشود، پرده از چشم تو برداشته میشود، تو کثرت بین بودی، وقتی حجت ما قیام میکند، مد الله لشیعتنا لابصارهم و اسماعهم. اینها عظمی میشوند. بزرگ میشوند. حتی لایکون بینه و بین شیعتنا بریدٌ. قاصدی نیست. قاصد نیاز نیست کلامی را جابه جا کند. یکلمهم، حضرت با آنها صحبت میفرمایند و همه میشنوند، همه نگاه به او میکنند در حالی که او در مکانش است. یعنی هرکسی هر جا هست نگاه به حضرت میکند. در حالی که حضرت در مکانش هست. لزومی ندارد که حضرت مکانش را ترک کند. گوش و چشم سعه پیدا میکند، اگر کسی آنطرف عرض باشد، میتواند اینطرف را ببیند؟ آیا آینه میگذارند؟ این هم برید است. ابزار و وسایل است. تعبیری است از رهبری که همه قوای انسان هنوز به کار گرفتهنشده است و اگر به کار گرفته شود، تغییری حاصل میشود که...

هنوز این دانشی که بشر امروز پیدا کرده..... نسبت به آنچه خدا داده صفر است. از جهت علمی این را گفته اند. توان هایی است که هنوز استفاده نشده است. اگر انسان بتواند 50% از وسایل تمرکز را مورد استفاده قرار دهد، همه وسایل ارتباطی بیکاره میشود. با این نیرو، میتوانید بدون این ارتباطات تماس بگیرید. فکرتان را بگویید و فکر او را بگیرید. این نیروها در وجود انسان هست. مد الله عز و جل لششیعتنا .... نه اینکه ایجاد میکند. استعداد را به فعلیت میرساند. معنا ندارد این استعداد نباشد. همان سمع و بصری که تا به حال استفاده نشده است، به حقیقت و فعلیت میرسد. تعبیر خیلی دقیق است. این فرج عمومی است. در فرج شخصی که دوران غیبت است چی میشود؟ همین حقیقت برای افرادی که این یافت برایشان تحقق پیدا کرده است، محقق میشود. یعنی اینی که عموم در آن وقت برایشان محقق میشود، در دوران غیبت، برای کسانی که این حقیقت را یافته اند محقق میشود. این میشود فرج شخصی. تعبیراتی که بعضی از اولیاء به کار میبرند را نمیخواهیم به کار ببریم. تا بحث از جنبه روایی اش خارج نشود.

در دوران غیبت، آن حقیقتی که در مثال چشم گفتیم، در نگاه دوم که نگاه ارتباطی بود و حد وسط بود، چقدر عظیم میشد؟ شوق به عمل صالح که بداند وقتی عملی را انجام میدهد، با تمام اعمال گذشته و آینده ارتباط برقرار میکند و با تمام اعمال دیگران هم رابطه برقرار میکند. همانطور که در فیزیک مطرح شده است که هر ذره ای بر تمام عالم جاذبه دارد و جاذبه دریافت میکند.

ذلک یوم مجموع له الناس. این حقیقت در آخرت نمیتواند اعتباری باشد.

اگر از بحث مرتبه دوم عبور کنیم، در مرتبه سوم میگوییم که حقیقتی که چشم ایجاد میکند ابدیت ساز است، در نگاه سوم، عمل صالح نازله... عمل صالح عمل خیر است، الحسنة و الله ولایة امیر المومنین، روایت زیبایی است در رابطه با ادریس نبی که در زمان ادریس نبی اعمال صالحی که برای همه مردم در زمان ادریس بود، همه آنها برای ادریس ثابت بود. یعنی انسان کامل هر عصری، اعمال صالح هم عصری اعمال صالح نازله اوست. تمام اعمال صالح نازله وجود اوست و رقیقه وجود اوست.

بحار ج11 ص287

و یاتیه رزقه.... و کان مثل ما یصعد له من العمل الصالح.

از کل ارض هر قدر عمل صالح بالامیرفت، برای ادریس هم بالا میرفت. نه اینکه به لحاظ کمیت به اندازه همه آنها انجام میداد. اگر در یک روز 100 میلیون روزه گرفته میشود، امام که نمیتواند 100 میلیون روزه بگیرد. لکن هم هاینها از لحاظ عمق و حقیقت و کمال، نازله آن حقیقت است. اگر میفرماید به اندازه کل مردم عمل صالح عروج پیدا میکرد، به خاطر این بود که اینها شئون وجودی او هستند. اینکه دارد پیغمبر اکرم، عملی که برای او ثابت است، عمل همه امت است. زیرا او سنت را پایه

گذاری کرده است. مبدئیت دارد. مبدا تمام اعمال اینهاست.

تک تک روایات آمده، کنار هم که بیاید خوب مطلب را آشکار میکند.

تمام اینها نازله آن حقیقت است.

البته مراتب بالاتری را هم بیان دارد که این مثلیت به چه بیانی میشود.

تعبیر بلندی است از آسید حسن الهی است برادر مرحوم علامه.

در مرتبه سومی که برای عمل صالح بیان شد، فوق مرتبه دوم است، چون هر عمل صالحی که رابطه باهاش برقرار میشود، دارد ارتباط با چی را نشان میدهد؟ با حققتی که نازله اش است رابطه را دارد نشان میدهد. لذا انسان با هر عمل صالحی که رابطه برقرار میکند، در مرتبه قبل با اعمال دیگر رابطه برقرار میکرد، در این مرتبه با جان عالم رابطه برقرار میکند. انسان در حال گناه روح ایمان از او جدا میشود و وقتی برمیگردد ضعیفتر برمیگردد. چهار روح در همه هست.

روح بدن، قوت، شهوت و ایمان. روح قدسی در انبیا است.

این رفت و برگشت یک وقت هست که ارتباط را با اعمال صالح و سیئ میبینم، یک وقت حقیقت رابطه را میبینم. اگر یافت این حقیقت محقق شد، هر عمل صالحی دارد انسان را مرتبط میکند. جان و روح عالم که انسان با او ارتباط دارد، و در دوران ظهور این حقیقت مترائی میشود، هر کسی که این یافت برایش محقق شد، فرج شخصی برایش محقق شده است. غیبت از ابدان بود، مد الله فی اسماعهم و ابصارهم، اگر نگاه در مرتبه جان بود، دیگر غیبت معنا ندارد. غیبت منا است نه از جانب ایشان. ما غائبیم، ما جدائییم. غیبت از بد ناست. اگر کسی از این مرتبه عبور کرد، در هر ارتباطی او را میبیند، و در هر عمل سیئی پشت کردن به او را میبیند. اگر علم حضوری در این مسئله برای کسی محقق باشد، شوق به عمل صالح و نفرت به عمل سیئه چقدر میشود. حقیقت رابطه را ببینیم. شوق به عمل صالح و نفرت از عمل سیئ چقدر میشود. همه سرعت در عمل صالح دارند. نه فقط در کمیت. بلکه در رابطه. هر عمل صالحی که محقق میشود، اینها را دارد در دامنه وجودی حضرت رشد میدهد. لذا حرکت حبی در دوره حظور حضرت، خیلی سریع است. هیچ مانعی نیست. ما الان نمیتوانیم آن سرعت را داشته باشیم.. چون غفلت ها مانع میشود. ما عمل صالح ر ادر رتبه اول یا دوم تصویر میکنیم. لذا شوقمان کم است. اگر ما سخاوت زیادی را ببینیم، محبتمان ایجاد میشود. اگر این سخاوت به سمت اطلاق برود، محبت ما هم به سمت اطلاق میرود. اگر علاوه بر سخاوت، محبت و کرامت هم داشته باشد، محبت ما افزوده میشود، هرچقدر این خصوصیات مختلف تر بشوند و به سمت اطلاق بروند، محبت ما شدیدتر میشود.کدامیک از حضرات معصومین، آیت الله بهجت میفرمودند ما علمایمان را هم نمیشناسیم که محبت داشته باشیم. هر قدر به سمت اطلاق برود، سرعت لحوق ما شدیدتر میشود. اگر در زمان ظهور میرفرمایند حرکات سریع است و اصطکاک نیست ،به خاطر این است که جامعیت کمالات و اطلاق کمالات را میابد در ان وجود . لذا سرعت حرکت بالا میرود. کسی که دارد حرکت میکند، مبدئیت حرکتش متفاوت است. سرعتشان با توجه به تفاوت مبدا حرکت بالاتر میشود.

همه سرعتشان دارد به سمت اطلاق میرود

در این دوره هر قدر این معرفت شدیدتر بشود، اگر در روایات هست که عمل صالح را کوچک نشمرید، وقتی متصل به خدا مشیود، نا متناهی میشود. در قیاس این عمل با عمل دیگر ،این قلیل است و آن کثیر، اما خودش نامتناهی است. عمل صالح قلیل هم میتواند خلود در بهشت را ایجاد کند. نامتنااهی میشود. بعدی ندارد. تعجبی نیست. یک عمل صالح انسان را به خلود در بهشت برساند. این از عمل که با نامتناهی مرتبط بوده برخاسته است. لذا دارد که یک عمل صالح قبول شود انسان را وارد بهشت میکند.

وجود با خیر مساوق است. در دوران غیبت، هر کسی عمل صالح را، حرکتش به سمت این شد که عمل صالح را ارتباط ببیند، فرج به همین مقدار دارد برایش محقق میشود. شوق به عمل صالح و نفرت از عمل سییء چقدر مشیود؟ اگر این حقیقت در جان ما جا بگیرد، چقدر شوق متفاوت میشود با مرتبه دوم و مرتبه اول.

حالا این را در نظر بگیرید، بیاورید در مرتبه صالحین، یعنی کسانی که عمل صالحی در وجودشان محق شده است، نگاه به صالحین در این نگاه چگونه میشود؟ هر فرد صالحی آینه ای است که دارد او را نشان میدهد. چون متحد شده با عمل صالحی که لقاء با اوست. عمل صالح لقاء است. عمل صالح نازله وجود است. هر صالحی دارد او را نشان میدهد. نگویید صالح یعنی ولی الهی. هر کسی که یک عمل صالح هم انجام داده باشد، به همان اندازه صالح است. اگر در یک جامعه ای نگاه به صالحین اینطور بشود، رابطه ها چگونه شکل میگیرد. سعه صدر ها و محبت ها و بغض ها، در دایره عمل صالح و عمل سیء شکل میگیرد. نه حب و بغض هایی که حدود شخصیه من باشد. یعنی اگر جمعی از صالحین جایی جمع بشوند، جمعی از مومنین جمع بشوند مثل آنچه در حدیث کساء امده است، یک آینده عظیمی میشود که دارد با شکل ها یمختلف او را نشان میدهد. حالا یک انقلاب اسلامی میشود، در گوشه این نظام عدل...

بزرگی گفته بود که بزرگان هستند لکن شما نمیشناسید. اینهایی که آینده دار بزرگ نشان دادن آن حضرت هستند، یک همچنین جمعی، نفس کشیدن در همچنین کشوری، که حیات است، ظهور است اگر کسی در این کشور نفس بکشد، مرتبه ای از ظهور را احساس میکند. که مردم به عمل صالح مشتاقند. یعنی دارند اورا نشان میدهند. حاکمیت دین را دوست دارند. این دوست داشتن یک عمل صالح عظیم است. آمادگی برای ظهور. اگر هم کامل در وجودشان محقق نشده است، دوست دارند. این همانطور که رهبری فرمودند، یک مرتبه از آ« حقیقتی است که محقق شده است. ظهور مرتبه ای ازش محقق شده است

تعبیر آیت الله میانجی این بود که این پرده ای از اوست. پرده با واقعیت چقدر تفاوت دارد. لکن این پرده ای از اوست. یا تعبیر آیت الله گلپایگانی، که فرمودند قبول داری 30% احکام اسلام اجرا میشود، من داد بزنم، این هم از دست میرود. سخت و سنگین است. لکن این 30% را هم باید با چنگ و دندان حفظ کرد. اگر کسی نگاه بکند به این حاکمیت، و شوقش و عشقش به حفظ این نظام چقدر میشود. هر کسی در یک گوشه ای مشغول خودش باشد. این که گرد هم می آیند مردم، این یک مرتبه از ظهور است. همین آینه عظیم دارد او را نشان میدهد. اگر جمعی از مومنین کنار هم قرار بگیرند، خیلی این آشکا رکردن عظیم میشود.

تعبیری دارد آسید حسن الهی ،اگر صالحین کنار هم قرار بگیرند، هر کدام با سعه ای که داشتند کنار هم قرار بگیرند، همه با هم او را نشان میدهند. یک تعبیری که در رابطه با قرآ« میشود کرد، این است که انبیاءی که خداوند در قرآن بیان کرده است، اگر خصوصیات انبیاء ، بارزترین رفتارشان کنار هم قرار بگیرد، انسان کامل ختمی را نشان میدهند. حقیقتی که هر کدام از انبیاء مرتبه ای ازش را آشکار کردند، جامع اینها میشود مرتبه ای از حقیقت.

هر جمعی از جهت آن نگاه صالح و نگاه ایمانی کنار هم قرار بگیرند، دارند او را نشان میدهند و او را آشکار میکنند. صالحین با عمل صالح مرتبط شده اند و عمل صالح بروز آن حقیقت است. جمع بیشتری وقتی کنار هم قرار بگیرند، به مقدار عظیمترین آن حقیقت را نشان میدهند.

آیات و روایات هرکدام موید بخشی از این هستند.

شجره طوبی که هر شاخهاش عمل خاصی است. بیان این حقیقت به صورت درخت است در روایت. شاخه ها همه متفرع بر این هستند. این اصل است. یا اینکه هر فردی به اصلش رجوع میکند، یعنی هر عمل صالحی به تنه حقیقت صالح رجوع میکند. لذا ابا صالح یکی از تعبیراتش همین است. بیان شده است. آیت الله مکارم هم در یکی از صبحتهایشان این را مطرح کردند. که ابا صالح یعنی مبدئیت هر صلاحی ایشان است. هر صالحی به مقدار صالح بودنش ابش ایشان است. انا و علی ابوا هذه الامة. ابوا یعنی در نظام هدایتی و کمالی و صلاح. و الا مردم در نظام شرشان که منتسب نیستند. لذا ما یک مبدئیت ارتباط درونی داریم با حضرت که فطرت ماست. فطرت شوق به کمال و فطرت کمال به نقص. مبدئیت عمل صالح که در وجود ماست، حضرت با ما در درونی ترین لایه وجود ما مرتبط است. در لایه فطرت. و در لایه بیرونی، ارتباط و اتحادشان با ماست. وقتی در روران ظهور این حقیقت برایش منکشف میشود، میابد که وا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله، میابد که با غیر محشور نبوده است. در جمع الهی بودم و اغیار میدیدم. حتی کافر. عمل صالح امکانش برای کافر بوده است. میبیند لکن میبیند که ازش متنفر است. میبیند که پشت کرده بوده است. در حالت احتزار آنچه که در فرج عمومی برای همه رخ میدهد، در حالت احتزار برای همه رخ میدهد. به مقدر اطاعت، محبت دارند و به مقدار ترک نفرت دارند. بیان همان حقیقت است.

بین آن نظام توحیدی و این مرتبه از ظهور، تلازم تام است.

اگر در دعای کمیل است که اسئلک باسمائک التی ملات ارکان کل شیئ و ...

همین در ظهور تام تام است. تمام اسماء الهی ظهور دارند.

ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و منتهاه و ماواه. هرجا ذکر خیر بشود. زیارت جامعه را یکبار دیگر با همین نگاه بخوانیم.

بیان زیارت جامعه را میبینیم که چقدر عظیم است.

الحق فیکم و منکم و الیکم

ارادة الرب فی مقادیر الامور تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم.

این فرازها خیلی عظیم است. یا بکم فتح الله و بکم یختم.

نمیگوید در چه امری و در چه چیزی. بکم فتح الله و بکم یختم. یا میفرماید که اینه امیراث دار همه انبیاء هستند.

بحث حرکت حبیه خودش یک بحث مستقل دارد

دارد که شما ارکان توحید هستیند. کسی توحید را میفهمد که که قبلا اینها را چشیده باشد ما نگاه مان اعتباری است. بر اساس ابدان نگاه میکنیم. امام آنطرف اس تو من اینطرفت.

اما سعه وجود و اینکه سلطه ایجاد میکند، مالکند حضرات نسبت به آنها.

اگر باور به سعه بشود، انا و علی ابوا هذه الامة آن موقع خودش را روشن تر میکند.

ان شاء الله بچشیم.

آیت الله بهجت میفرمودند که انسان به جای اینکه دنبال تشرف باشد، دو رکعت نماز بخواهد و توسل به آنها پیدا بکند، در مرئی و منظر آنهاست. خیلی بیان عالی ای است.

یا آیت الله بهجت نقل میکردند که دنبال تشرف بود و اربعین ها میگرفت.

روز آخر داشت سخت میکوشید. سخت مشغول دنبال کردن بود، کسی سوالی داشت، جواب داد، لکن با بی رغبتی. دوستش آمد، گفت چی شد؟

این که در این حاجتش رجوع کرد، رفع این حاجت که عمل صالح بود، نفس لقاء بود، لکن ما دنبال این هستیم که بدنی در کنار ما قرار بگیرد.

از حضرت نقل شده است که شما صالح شوید، ما می آییم پیشتان.

آسید حسن الهی خیلی عظیم بوده است.

بنفسی انت من مغیب لم یخل منها

بنفسی انت من نازح ما نزح عنا.

ایشان میفرمایند که اگر کسی به عمل صالح چنگ بزند، حضرت به دیدار او می آید.

بحث ذبح شیطان، عدم قبول توبه، علم در زمان حضرت. خود حکومت و ظهور، این بحث ها جا دارد باز شدنش.

اگر شمس در زمان ظهور مکور است، با توجه به روایت مسئله، به خاطر این است که روشن میشود امام منور است. نه شمس

اگر بهشت الان محقق است، یوم تبدل الارض غیر الارض، پس باید الان تبدل ارض محقق شده باشد. اینها مربوط به بهشت و جهنم است. اگر بهشت و جهنم الان محقق است، با توجه به روایت زید بن حارثه، الان میبینمشان، نه اینکه بعدا میرود، تبدل ارض مگر نباید الان محقق شده باشد.

اگر کسی بگوید بهشت و جهنم برزخی است، روایت دارد بهشت و جنت قیامتی را میفرماید. زمان نیست در آنجا. در بهشت و جهنم خلودی زمان نیست. همچنانکه در برزخ زمان نیست. ما در زمان هستیم. کسی که واارد برزخ میشود، به نگاه ما یکی امروز میمیرد و یکی فردا. لکن در نگاه کسی که به برزخ وارد میشود یکسان است.

تبدل ارض محقق شده است. پس منافات ندارد. تعاندی بین اینها نیست.

برای هر فردی قیامت محقق است. قیامت فردیه. مثل فرج شخصیه.

اگر عالم ماده نباشد، عالم مجردات نیست. چون مدبرات این عالمند. در نفخ صور، وقتی عالم ماده برچیده میشود، مدبَر وقتی میرود، ملائکه میروند.

ملائکه مهیمین هم جزء مدبرات عالم هستند لکن مربوط به درجه فناء انسان هستند. خبر ندارند انسانی خلق شده است. چون در فناء تام هستند.

اگر عالم برچیده بشود، مدبراتش هم برچیده میشود. روایت دارد. عالم عقول برچیده میشوند و بعد عالم سماوات برچیده میشود. خود اسرافیل هم قبض میشود. خطاب میشود که ملائکه اعظم را قبض کردی یا نه. میفرماید بله.

در نظام وجود انسان معدوم نمیشود. باقی است. بقای انسان با نفخ صور چطور معنا پیدا میکند. اگر میگوییم نفخ صور به معنای از بین رفتن نیست، یعنی باقی است انسان. میبیند که ظهورات مندک هستند. این میشود نفخ صور.

ارنی انظر الیک، لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی.

اگر کسی آنجا را خوب معنا کرد، اینجا را هم خوب معنا میکند

کوه غبار شد و تمام شد یعنی موسی از منفجر شدن کوه ترسید و صعق؟

آقا روح الله شاه آبادی، در جلسه خدمت آیت الله ممدوحی بودمی، میفرمودند که در نجف با امام داشتیم عبور میکردیم، از کنار یکی از ترانس های قوی منفجر شد،. چند قدم امام گذشت، منفجر شد این ترانس. تا 500 متر شیشه ها شکست. اما برنگشت حتی. تکان نخورد. یک وجهی از وجوه انبیاء است حضرت اماام. آن وقت موسی غش کرد؟

جی باعث میشود که موسی صعق. که تو نمیتوانی من را ببینی.

اگر موسی را به طور مشغول نکرده بود، و به خود موسی میخواست تجلی بکند، موسی دیگر افاقه نداشت. چون بر طور تجلی کرد، افاقه امکان پذیر شد.

کوه منفجر نشد، لکن مندک شد. دکا، تعبیر خیلی سنگین است.

در زمان ظهور، هم رویت جسمی هست و هم رویت احاطی. بدن را نازله میبینند.

وقتی فرج شخصی محقق میشو دکه ما به علم حضوری برسیم که عمل صالح لقاء است. کم کم همه اعمال صالح را یک حقیقت واحد میبینند. این سوق میدهد به توحید.

زید بن حارثه از دایره زمان خارج بود.

برزخ و قیامت، مرتبه اند.

امام علی السلام میفرمودند که اگر نبود یمحوالله ما یشاء و یثبت، و این سنت را از خداوند فرا گرفته اند، میفرمودند که بیان میکردم ما کان و ما یکون و ما هو کائن.

یعنی مشهود حضرت بودند دیگر. پیش بینی که کمال نیست.

ظهور عمومی برکاتی دارد. یکی از استعدادهای انسان است که به نحو جمعی این ارتباط طی بشود.یکی از استعدادهای انسان است که باید به فعلیت برسد.

الناس نیام، اذا ما توا انتبهوا.

وقتی سوال و جواب انجام میشود، میگوید نم نومة العروس. برزخ نسبت به قیامت خواب است. وقتی قیام قیامت میشود مردم بیدار میشوند.

یعنی هر مرتبه نسبت به مرتبه بعد خوابی است نسبت به بیداری.

ما عادت داریم که وقتی میخواهیم چیزی را از زمان منسلخ بکنیم، ذهنی اش میکنیم.

علوم یکه وارد ذهن ما میشوند، در زمان وارد میشوند، لکن خودشان زمانی نیستند.

ورودشان به من زمانی است. لکن در وجود من زمانی هستند.

ما تا چیزی را میخواهیم منسلخ بکنیم از زمان، ذهنی اش میکنیم.

به مردم بگوییم، میگویند ذهنی است و بهایی ندارد و دیگر هیچ اثری برش مترتب نمیشود.

# جلسه پنجم 29/3/93

کی رفته ای زدل که تمنا کنم تو را کی بوده ای نهفته که ....

....پنهان نگشته ای که ...

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

حقایقی که به عنوان اعمال صالح متجلی است، همه ظهورات حضرت است. مرحوم فیض میفرمایند:

خوبان اگر در آینه بینند روی خویش، خودرا چو ما برای ابد مبتلا کنند.

آینه یعنی ظهورات. صالحین آینه داران وجود او هستتند. همه آینه ای هستند که دارند او را نشان میدهد.

خودشان را برای ابد مبتلا کنند به خودشان.

معشوقه یکیست لیک بنهاده به پیش، از بهر نظاره صد هزار آینه بیش

تجلیات و ظهورات آنقدر زیاد است که همه اینها رهنمود به آن واحد است.

بر هر یک از این آینه ها بنموده بر قدر صقالت و صفا صورت خویش.

صقالت همان صیقلی بودن است.

چون جمالش صد هزاران روی داشت، بود در هر روی دیداری دگر

هر تجلی اش یک دیدار دیگر است.

بعضی از اهل کشف نقل میکنند که وقتی اولین مکاشفات صورت میگیرد، چون در آن وادی تا حالا وارد نشده است، اولین مکاشفات به گونه ای است که احساس اطلاق میکند. اما با مکاشفه دوم و سوم، میفهمد ادامه دارد. وقتی مکرر میشود، میفهمد که حد ندارد. هزاران جلوه امکان پذیر میشود.

اولین باب آن علم که گشوده میشود، انسان احساس اطلاق میکند. هنوز نرسیده است که ابواب مختلف را ببیند. لذا بعضی از کلماتی که از انسان در آن حال صادر میشود، وادی هایی دارد، در اول وادی ها این چنین چیزی هست. اشعار گاهی خیلی کوتاه لکن پر معنی و پرمغز بیان کرده است.

در چهار جلسه گذشته سه موضوع را مطرح کردیم.

یکی بحث حقیقت ظهور بود که تناسب تامی داشت با رجعت و قیامت. سه مرتبه یک واقعیت بودند. در هر سه هم بروز و ظهور توحید بود. شهود معیت بود. در قیامت بروز توحید بود و در ظهور بروز ولایت.

معیت حضرت حق را انسان میابد با همه. در روز ظهور که از مراتب او بود، همچنانکه ولایت از مراتب توحید است، شهود معیت ولی است با همه . این شهود، لازمه شهود معیت توحیدیه است. تا این وزنه و این مرتبه زده نشود، آمادگی آن شهود فراهم نمیشود. شهود معیت ولی که سبک و تر و آسانتر است اگر محقق نشود، شهود معکیت توحید محقق نمیشود.

این برای مومن و کافر. در روز ظهور به صورت فرج عمومی محقق میشود و در روز وفات هر کسی به صورت فرج شخصی. در لحظه مرگ و احتضار، آن شهود حضرات معصومین را میکند. شهودش هم از این سنخ شهود است.

یکی از یاران امام رضا علیه السلام، وقتی در لحظه احتضار حضرت می آیند به بالینش، عرض میکند که میبینم پیامبر اکرم و امیر المومنین .... تا امام رضا علیه السلام، با اینکه در کنارش ایستاده است، اما در نگاه تمثلی، امام رضا را د رکنار معصومین میبیند.به حضرت عرض میکند که شما را آنجا میبینم. در نظام تمثلی دارد میبیند. شهود مرتبه ولایت را که دارد میکند، غیر از این نگاه ظاهری است. آن شهود که محقق میشود، سیطره دارد بر این شهود. آن شهودی که برای همه افراد در لحظه موت محقق میشود که فرج شخصی است، در ظهور برای همه محقق میشود. هم چنین برای اولیاء و انبیاء در دنیا محقق میشود.

بحثی که در بیعت و عهد الست ذکر کرده اند... ما خیلی از فروعات را نتوانستیم بگوییم... آنی که از انبیاء، عهد گرفته شد از انبیاء، روایت دارد، از مردم عهد گرفته شد بر نبوت انبیاء و الوهیت و ربوبیت حضرت حق. از انبیاء علاوه بر ربوبیت و رسالت، از نبی خاتم هم از همه انبیاء عهد گرفته شد. از بعضی از انبیاء که توانایی و قابلیت و عظمت بیشتری داشتند ،عهد گرفته شد تا مقام وصایت خاتم الاوصیاء. انبیائی که تا این مرتبه برایشان محقق شد، اولوالعظم شدند. اولوالعظم من الرسل. از انبیائی که عهد گرفته شد تا خاتم الاوصیاء و خاتم الاولیاء ،شدند اولوالعظم من الانبیاء. 4تا از انبیاء سابقند.

روایاتی که داریم مثلا در مورد حضر یوسف، میشناختند. آشنا شدند

آنهایی که عهد گرفته شد از آنان، 4 نفر بودند. امت ختمی هم همینگونه است. بر خاتم اولیاء عهد گرفته شد، اما کسی که بشود جزء یاران او، اینها میشوند اولوالعظم از مردم. اینها تا این مرتبه توانستند بایستند.

این جلسه اول بود.

جلسه روز اول بر این شد که ظهور مرتبه ولایت، توحیدش که حقیقت سلطه و هیمنه و وحدتی که جان عالم میشود و نسبت جان عالم به عالم هم قرب و بعد ندارد. قرب و بعد معنا ندارد. قریب مطلق است. اینها همه مضمون روایات است. همه عالم میشود بدن برای انسان کامل.

این یک کمال فوق کمال است. عرضه شد، لکن اینها در آن مرتبه از عزم قرار نگرفتند.

و لقد عهدنا الی آدم من قبل، فنسی و لم نجد له عزما. این یعنی کمال عزم ندارد. اولوالعظم نیست. نه اینکه عزم ندارد در مرتبه ما. این هم کی میتواند بگوید؟ خداوند تبارک و تعالی. ما نمیتوانیم بگوییم که آدم عزم نداشت و ابراهیم عزم داشت. ما میفهمیم جایی که بیان شده است، لسان معصوم میتواند بیان کند. لکن این عزم نداشتن یک بحث ساده ای باشد. عزم داشتن، رسیدن به آن موطن ولایت است. تابع آن مرتبه شدن است. مثل جناب ابراهیم که از پس امتحانات الهی بر آمد و به امامت رسید.در آخرین مراتب عمرش به امامت رسید. پس عیبی ندارد که در اولین مراتب عمرش با اینکه نبی و رسول بوده و حتی اولوالعظم بوده، لکن امام نبوده است.

برای امت ختمی عرضه شده است، اما چه کسی به آن مرتبه اولوالعظم میرسد که تابعیت مطلقه برسد، کسی است که معصوم شهادت بدهد برایش که او رسیده است.

دعوت شده اند. لذا اعظمهم یقینا که در بحث غیبت بیان شد که حقیقت غیبت چیست، شدت هایی که پیش می آید. بحث سااده ای نیست. البلاء للانبیاء ثم الامثل فالامثل، یعنی شدت ابتلائات انبیاء را به اوجشان میرساند. پس معلوم میشود که اگر شدت ابتلا در آخر الزمان است، حقیقتی است که میخواهد انسان ها را به اوج برساند. حقیقتی که قابل تامل است، اوج جنگ ها و شدت سختی ها که پیش می آید، از جمله رحمت های خاص و ابتلائات ویژه الهی است. انسان ها در آن جنگ ها کمال پیدا میکنند. فعیلت پیدا میکند توانایی هایشان. غلبه ظاهری یک مرتبه است. حقیقت آن جنگ ها برای به فعلیت رساندن توانایی های وجود انسان است. شدیدترین جنگ هاست. در مقابل اینها کسانی هستند که هیچ رحمی در دلشان نیست.

بنی امیه و طرفداران بنی امیه قیام میکنند. داعشی ها منتسب میکنند خودشان را به بنی امیه. کانه همان ها هستند که قساوت قلب آنقدر در وجودشان شدید است که عمدا کار شنیع انجام میدهند و این را تصویر میکنند. خیلی ها قساوت قلب دارند، اما عرضه نمیکردند. عمدا بخواهند دیده بشوند، خیلی قساوت بالاتری است. در شامات مستقرند. آدم احساس میکند که کان همه حقایق دارند....

فاصله تا حقایق ظهور چقدر است نمیدانیم، اما انسان احساس میکند که اینها مرتبط است. بحث روایات ملاحم و فتن زبانی دارد. بعضی کار کرده اند. یک روابطی درش حاکم است. یک علائمی درش حاکم است. دانستن زبان او باعث میشود که مفسر همدیگر بشوند. رمز گشایی میخواهد اینها. رمز گشودنش باید از طریق خودش محقق بشود. باید کسی انس داشته باشد و روایات را دقیق ببیند و صحیح را از سقیم جدا کند و خیلی حقایق آشکار میشود به این نحو

در روز دوم بحث حقیقت غیبت بود که از بحث های عظیمی بود که این شدت ها دارد انسان را به بلوغش میرساند. سنگین ترین بالاها محقق میشود تا انسانها به عبور از بدن و رسیدن به جان برسد. احکام بدن ضعیف بشود. اگر دقت بکنید، جریان آدم قبل از هبوط، در بهشت بود. به آدم خطاب میشود که داخل بهشت بشو، هیچ سختی ای به تو نمیرسد. هیچ گرسنگی و تشنگی ای احساس نمیکنی. بخور لکن خوردن از گرسنگی نیست. تحلیلی که میشود این است که در آنجا انسان توجه به احکام تن نداشته است. تن داشتند اما توجه به آن نداشته اند. در یک جذبه مطلق قرار داشته اند.

اما تنظیر به اینکه می آید نهی از شجره که محقق میشود، توجه به شجره منهیه، توجه به احکام بدن است. این میشود هبوط. هبوط که محقق میشود، هبوط یک مرتبه کمالی هست برای انسان. و لقد خلقناه فی احسن تقویم. ثم رددناه اسفل سافلین. این یک مرتبه کمالی است که میخوهد به کمال برساند.

غیبت مثل هبوط است. میخواهد انسان را به فعلیت بالاتر برساند. با اینکه ظاهر این است که امام معصوم از دایره ارتباط ظاهری خارج شده است، لکن میخواهد بالاتر ببرد. حضور احکام تن را دامن میزد. اما تبدیل حضور به غیبت، میخواهد از دایره احکام تن خارج شود.

آدم هم قبل از هبوط ،امکان رهایی از احکام تن نداشت. چون توجه بهش نداشت.

آن کسی که وارد شد به عالم دنیا و تعلق به احکام تن، اما علم صالح و ایمان فقط در وجودش باقی ماند، یک فعلیت و رشدی برایش محقق شده که قبل از آن هبوط این رشد را نداشت.

پس غیبت از همان حقایقی است ک انسان را به رشد میرساند. هرچند ظاهر اولی اش یک نوع هبوط و دور شدن و جدا شدن است. اما کمال است. چون تفاصیلی میخواهد محقق شود که وابسته به این غیبت است.

اینکه کمالات امامان ما هم با ابتلائات است یا نه، مبنا میطلبد. کمال بعد الکمال دارند یا نه. دو مبنای متفاوت است. بعضی میگویند متصور است و متحقق میشود. بعضی میگویند کمال طولی محقق نمیشود، کمالات عرضیه محقق میشود. بعد بیان میکنند که یعنی چی. الان اگر واردش بشویم از بحث دور میشویم. در مباحث معرفتی ما خیلی اثر دارد.

برای انبیاء به طور قطعی این مسئله برایشان محقق است. به تصریح قرآن کریم و روایات. البلاء للولاء. داریم در روایات که ما مبتلا ترینیم و کسی که به ما نزدیک میشود، مبتلا میشود.

فلیتخذ للبلاء جلبابا. گفت من شما را دوست دارم. حضرت فرمودند درست است. فلیتخذ للبلاء یا للفقر جلبابا. نشان میدهد که بلا میخواهد سعه بدهد.

هرچه به ظهور نزدیک تر میشود، شدت بلابیشتر میشود. این تصریح روایات است. این زا باب رحمت است نه نقمت. میخواهد وجود را سعه بدهد. اینهارا پهن بکند. شرح صدر بدهد. خداوند هم رحمتهایش اینطور است

ماه رمضان ماه رحمت است، با نکردن ها و نخوردن ها پذیرایی میکند که احکام تن تخطئه بشود. این رحمت الهی است که انسان از تن عبور کند. بیان بحث ماه رمضان اگر یک وقت میشد خوب بود. احکام تن تخطئه میشود. ما در پذیرایی هایمان با شدت احکام تن پذیراییمیکنیم. لذت ها و رنگ ها و تلونات را فراهم میکنیم اگر کسی را دوست داشته باشیم. اگر از خدا بخواهیم یاد بگیریم، باید کمتر بدهیم بخورد. خداوند تبارک و تعالی ضیافتش به این است که ندهد از جهت بدنی. اما پذیرایی اش با رابطه هاست و نجوانا. این پذیرایی حق تبارک و تعالی است.

این دهان بستی دهانی باز کن

خداوند آن رابطه را برای ما حقیقت توسعه انسانی میبیند. در نگاه غیبت و ظهور هم همین مرتبه است. نگاه الهی در بلایا و ابتلائات از این سنخ است. هر چقدر کسی را بیشتر دوست داشته باشد، بیشتر مبتلا میکند تا احکام بدن ریشه کن تر بشود. این یک نگاه است که با نگاه های ما متفاوت است. بعضی میگویند خدایا چرا من. من که سعی کردم بنده خوبی باشم. سنت الهی را داریم تحلیل میکنیم، نه اعراض میکنیم و نه تقدیس. حتی جرئت تحسین نداریم. بلا بر سرمان بیاورد بیچاره میشویم. هر کی را بیشتر دوست دارد، بیشترمبتلایش میکند. ما تا کسی مبتلا بشود، میگوییم .....

ایوب سلام الله علیه، وقتی شدت ابتلا برایش پیش آمد، ایوب نبی است، از انبیآء و اولیاء بزرگ است، وقتی پرسیدند که سخت ترین لحظه برای تو کی بود، سه تن از اهل ایمان که به من ایمان داشتند، گفتند تو حتما یک کاری کرده ای. توبه کن. نمیفهمیدند که این برای شدت دوست داشتن خدا

اگر بلا بر سر خودت می آید، ببین چه کار کردی.

اما نسبت به دیگری، آن هم نبی الهی، جزء سه نفری بودند که اهل ایمان باقی مانده بودند به نبوت ایوب، ایوب میگوید این سخترین لحظه برای من بود. اینها سنت الهی را نمیفهمند که برای بالابردن است. به جای اینکه بگویند این بلا فقط سزاوار تو بود نه دیگری، به جای اینکه این را بگویند، گفتند توبه کن. چه کردی؟

لذا میگویند اگر دیگری برایش بلا پیش آمد، بنا را بر این بگذارید که میخواهد خداوند ترفیع درجه بدهد. اگر برای خودتان پیش آمد بگویید تطهیر است.

این بحث روز دوم.

بحث روز سوم این بود که امام زمان روح عاالم است یعنی چی؟ و فرج شخصی و فرج عمومی چیست. این دو جلسه بود.

امروز لیستی داریم از بحث هایی که میشود کرد و روایات دلالت دارند.

42 بحث از بحث های باقی مانده است. البته همه شان در یک حد نیستند. بعضی از بحث هایی که الان کردیم، جزء مباحث کلیدی است. اما حدودا 42 بحث باقی است که هر کدام از اینها مرتبط با بیان اول، میتوانند نگرش جدیدی بهشان بشود.

همینها را بخواهیم توضیح بدهیم و بخوانیم، وقت را میگیرد.

مثلا بحث احکام خاص ظهور، یعنی وقتی ظهور محقق میشود، احکام شدت پیدا میکند. تغییر پیدا نمیکند. حقیقت احکام اجرا میشود. در وقت ظهور، این بیان که من رضی بفعل قوم فهو منهم، اجرا میشود. امروزبخواهد اجرا بشود بیچاره میشویم.

حضرت بنی امیه و اولاد و زراری آنها را میکشد. یک سری مقدسین اعتراض میکنند که اینها چه کار کرده اند؟ آباء اینها این کار ها را کرده اند.

اما این به عنوان یک اصل هستو. حضرت میفرمایند اینها راضی اند به فعل آنها. لذا واجب القتل میشوند. این علت دارد و تحلیل میخواهد. به این سادگی نیست.

یکی از احکام خاص دیگر این است که-اینها مرتبط با همان ظهور توحید است- یکی از احکام دیگر این است که در روز ظهور حضرت، قضاوت بر اساس بینه و قسم نیست. بینه و شهادت در کار نیست. بلکه بر اساس علم و واقعیت قضاوت میشود.

ده دوازده روایت خوب وارد شده است. قضاوت بر اساس احکام داوودی و سلیمانی است.

تمام مسایل و احکام بر اساس احکام واقعیه است. حضرات همه احکام را اینطور بیان نمیکردند. لازم بود تقیة کاری را انجام بدهند. بنا بر احکام ظاهری که مصلحت فرد یا بقاء حکم بوده است. تنها دوره ایکه تمام احکام به صورت احکام واقعیه اجرا میشود، و هر فرعی هم مطابق حکم واقعی است. هیچ حکم ظاهری از هیچ کس پذیرفته نمیشود.

اینها بایدتحلیل بشود. گاهی یک روایت وارد شده است، لکن آنقدر امیت دارد و کلید است که باید باز بشود و تحلیل بشود.

این زمان بگذار تا وقت دگر

هر دوره ای ابتلائاتش مناسب خودش است. برای سوق دادن از نظام بدن به روح.

در دوران استقرار حکومت حضرت، سنخ ابتلائات عوض میشود.

اینکه پیامبر اکرم میفرمایند ما اوذی نبی مثل ما اوذیت، نمیدانیم چه سنخ است. فکر میکنیم شکمبه و خاکستر و اینها بوده است.

لکن ما میبینیم که چه شدت های ظاهری ای بر سر انبیاء آورده اند. نشان میدهد که این اذیت سنخ دیگری از اذیت ها بوده که محقق شده است. لذا در دوران ظهور ابتلائات باقی است اما از سنخ حقیقت ظهور نیست.

اینکه آیا در عالم بیرون اتفاقی می افتد یا نه، بنا را بگذارید بر این که اساس تغییر بر اساس نظام ادراک است. در بیرون اتفاق می افتد یا نیوفتد. در بیرون منافاتی ندارد که اتفاقی بیوفتد یا نیوفتد. قیامت و ظهور تغییر درنحوه ادراک است. حعضرت امروز با ما همان نسبتی را دارد امروز که در یوم الظهور محقق میشود. ما آن موقع شهود میکنیم. در قیامت هم ما معیت حضرت حق را شهود میکنیم. در بیرون اتفاقی می افتدیا نمی افتد. اما غایت این است که این شهود محقق بشود. حالا ملازم این باشد که شمس مکور بشود یا نه، انسان در نگاه معرفتی اش میبیند که مکور است. تا حالا وهم بود که نور را از شمس میدید. مهم این است که قطعا تغییر در نگاه محقق میشود. هرچند ملازم با نگاه بیرونی هم باشد یا نه.

ذهنتان را فرع مشغول نکند که از اصل مشغول بشوید.

راجع به علم میخواستیم بحث را مطرح کنیم.

بحث علم که میخواهد ظهور مرتبه آخرتی حقایق وجودیه محقق بشود. یعنی تمام حقایق عالم وجود از موجودات مادیه و غیر مادیه، میخواهند نوع ارتباطشان سنخ رابطه ملکوتی باشد. اینکه نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض، این ارایه میخواهد برای عموم انسان ها محقق بشود. این آخرین مرتبه ابراهیم نیست. اوایل است. وقتی افوق شمس و اینها را دید، خداوند رویت ملکوتی آسمان و زمین را محقق کرد برایش. این هم با مراتب تشکیکی اش. وقتی ملکوت آسمان و زمین میخواهد رویت بشود که جنبه خزائن اشیاء است، با این نگاه، خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. علم با این نگاه چطور میشود. تا وقتی از پرده حجاب چشم نگاه میکنیم به عالم و رویت ها بر اساس نگاه بیرون از اشیاءاست ببینید چگونه است نسبت به جایی که از منظر علتشان بهشان نگاه بشود. اگر به اشیاء از منظر آخرتی یعنی باطنشان بهشان نگاه بشود، چقدر علم متفاوت میشود.اینها همه برای این است که ابتلائات و شدته ادارد انسان را از ظاهر جدا میکند حتی در ارتباط با عالم. نه تنها تخطئه بدن میکند، بلکه شمس را میخواهد مکور ببیند در آنجا. یعنی شمس بیرونی و ظاهری را میخواهد مکور ببیند. نجوم را منکدر ببیند. تمام آن کمالات را میخواهد به یک شیء نسبت بدهد. تمام سلسله ای که متوقفش کرده بودند که نور را نسبت میداد به شمس، میخواهد تخطئه بشود. از این عبور کند. تمام اشیاء سببیت هایشان تخطئه بشود، اینها را منقطع کند. سیر کرده را به غذا میخواهد نسبت ندهد لکن وقتی گرسنه میشود برود سراغ غذا. او اطعام میکند و سیر میکند. حشر انسان با تمام موجودات، ....

معرفت و علم در زمان ظهور، متفاوت است این دوران با دوران قیام.دوران قیام تتمه دوران غیبت است. دوران ظهور همیشه منصرف است به دوران استقرار حکومت حضرت. نه دوران جنگ ها و غلبه ها. آنها دوران غیبت است. حضرت هنوز به تمام حقیقتش تجلی نکرده است. جان ها آمادگی آن تجلی را نداشته است. حضرت در یکی از جنگ ها از مکه به مدینه، عقب نشینی هم میکند. خسف به بیداء محقق میشود. خسف میشود. حضرت هنوز تجلی تام نکرده است که همه اینها در مقابل حضرت خاضع و خاشع بشوند. مردم باید رشد پیدا کنند در دوران قیام. علم متناسب با این.

تمام ساکنین ارض و سماء، راضی میشوند از حضرت. از مردم راضی میشوند. تمام موجودات از اینکه یکی از موجودات، یکی از یاران حضرت از آنجا عبور کند، افتخار میکنند. شهود اینها محقق میشود. یکی از یاران حضرت از من عبور کرد.

یا اصلاب تمام ودایعشان را آشکار میکنند. تما منطفه هایی از مومنین که از کفار میخواست به دنیا بیایند، باید به دنیا بیایند. اینکه ارض ودایعش راظاهر میکنند، یک بیان این است که آسمان و زمین مثل انسان ها که با تقوا شده اند، تمام عالم همراه میشود با او و همه حقایقش را آشکار میکند. این همراهی نظام طبعیت با بدن بیان میخواهد. در ایات قرآن هست که اگر تقوا پیشه کنید فتحنا علیکم ... یا باران میبارد مدرارا. نمیگوییم هرجا باران به موقع بارید حتما دلیلش تقواست.، اما اگر تقوا باشد، باران به موقع میبارد.

گاهی به موقع باریدن راه کردن خداست. از یک طرف دلیل است. اگر تقواباشد، اثرش همراهی طبیعیت است. اما هر وقت طبیعت همراه شد، دلیل تقوا نیست. خداوند میفرماید اگر شما کافر نمیشدید، ما سردردی هم برای کفار ایجاد نمیشود. سختی برای برگشتن است.

دارد که اگر مدتی برایتان ابتلائی پیش نیامد، بترسید، که من چه کار کردم که لایق نبودم. اینکه طبیعت همراه میشود، به خاطر علم است. اینکه می فرماید سخر لکم ما فی السماوات و الارض، س ماوات سبع عوالم وجود است. این حقیقت سخرنا لکن در زمان ظهور محقق میشود. وقتی این فعلیت محقق میشود، میدانید چه عظمتی برای علم است. همه آسمان ها و زمین، یک مرتبه اش برای عاصف بن برخیا است. 4000 کیلومتر آن طرف را با سرعتی فوق نور حاضر میکند. حالا یا حرکت است یا اعدام و ایجاد است. میفمراید دو حرف از علم در دوران کل بشریت محقق شده است. 25 حرف از علم در دوران حضرت محقق میشود. هر حرفی یک عالم و وادی ای از حقیقت علمیه است.نه اینکه برابر باشد نسب به سابق. یعنی بابی باز میشود.ابوابی که گشوده نبوده، تا به حال اگر تمام علوم را بخواهند دسته بندی بکنند دو حرف از علم را شامل میشود، در ا« روز، 25 حرف دیگر. تازه آن دو حرف را هم همه را انبیاء آورده اند. برگشت میکند به نظام انبیاء بابی که منفتح میشود بر این اصل است. اینها در روایات باید باز بشود و تدقیق بشود.

52 اصل نوشته ایم برای بحث علم.

داریم که عقول رشد میکنند. اینکه دست میکشدند و عقول رشد میکنند، اینطور نیست که تک تک افراد را دست بکشد بر سرشان. این دست کشیدن یعنی فعل حضرت با مردم به گونه ای است که رشد محقق میشود. در دوران غیبت با ابتلائات رشد میکند. در دوران ظهور به نحو دیگری است. موانع برداشته میشود. کثرت ها و توجهات برداشته میشود، خود به خود تمرکز محقق میشود. خود به خود... عمده توان ما دارد صرف غلبه برنیروی تن و غلبه بر تن میشود. از شب و روز، عمده توان و نیرو و توجه نفسمان صرف غلبه بر وزن و احکام تن است. مقداری صرف غیر از این میشود. عبادات و توجهات ما .

تمام احکام را باید رعایت بکنیم، گرسنگی و تشنگی و ... را باید رعایت بکنیم.

اما جایی بر اساس حرکت حبیه، موسی علیه السلام 40 روز هیچ طعامی نمیخورد، چنان غلبه احکام وجودی بر موسی هست که تن در حضیض است. احکام تن نمودی ندارد با اینکه هست. آن چنان محبت ایجاد میشود که شدت حرکت حبیه سبب میشود که هیچ توجهی به تن نیاز نباشد برای رفع اصطکاک.

هر قدر هدفی را که انسان میخواهد به سمت آن حرکت کند، عظیمتر باشد، غلبه احکام تن کمتر میشود.

اینی که یکمی بالشش عوض میشد خوابش نمیرفت، سر میگذاشت روی خاک میخوابید در جنگ. این حرکت حبیه است. میدانستند چه خبر است. این حرکت حبیه است

شدت حرکت حبیه باعث میشود تمام موانع عظیم کوچک بشود.

ما ضعف بدن عما قویت علیه النیة. جایی که نیت قوی باشد، تن کم نمی آورد. احکام بدن تابع میشوند. هیچ گردن فرازی ندارند. ما در وجودمان احکام بدن گردن فرازی دارد. دائما حاکمیت دارد. روح من تحت سیطره بدنم است./

اما در نظام حضور، جذبه کمالی حضرت، آنچنان جذب میکند، تمام احکام تن تحت این جذبه مقهور میشوند و انسان با این جذبه دارد حرکت میکند. این جذبه امکان پذیر است برای عده ای. چنان مجذوب میشوند که.... نمونه اینها را در جبهه انسان مشاهده میکند. احساس وجود امام رحمة الله علیه را میکرد. برایش مهم نبود که شهید بشود یا نشود. همین جذبه عظیمترش و با توان شدیترش میخواهد در دوران ظهور محقق بشود. لذا سرعت حرکت ها خیلی عظیم میشود وو مطابق این حرکت علم ایجاد میشود.

حرکت حبیه از علم نشات میگیرد نه تقلید.

گفتیم قبلا هم که صبر در دایره علم است. هر قدر صبر میخواهد عظیمتر بشود، باید علم هم شدیدتر بشود.

کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا.

کسانی که صبر میکنند در آن دوران، نشان میده که علمشان در چه مرتبه ای است.

نشان میدهد علمشان در چه موطنی است.

یکی از بحث های عظیم این است که شیطان در آن سر بریده میشود. در دو زمان مطرح شده است. یکی در دوران ظهور و یکی در دوران قیامت. شیطان در دوران رجعت، با تمام توان قیام میکند و شکست میخورد با حربه ای از نور، شیطان حقیقتش ظلمت است. تلقف ما یافکون. منشا سحر سحره وهم بود. اما سلاح حضرت موسی حقیقت و واقع بود. آشکار کردن واقعیت روشن کردن آن وهم هاست.

ترسیم میکند جنگ امیر مومنان با شیطان را. وقتی شیطان اوج میگیرد در حرکت مقابل حق، حربه ای از نور پیامبر دست امیر مومنان میدهند. حربه نور تمام آن جنگ را معنا میکند. تلک الامثال نضربها للناس، لایعقلها الا العاقلون.

مُثِّل للناس قرینه میشود بر تما مآن بیان.

مردم یک طور میفهمند، عالم هم آنچه باید بفهمد را میفهمد.

سربریده شدن شیطان در دوران ظهور، به چه معنا میشود، یعنی آنچه که سبب میشود از آن راه ها شیطان سلطه پیدا بکند، جهل و فقر و نیاز و وهم و ...، تمام اینها برداشته شده است. وقتی حضرت ندا میکند، از بحث هایی که مهم است، بحث نداء است. وقتی حضرت ندا میکند، در بعضی روایات دارد که از صبح آن روز تا شام آن روز، 11 ندای دیگر می آید و همه دعوت به اصلاح میکنند. حتی دارد که دجال ابرح الاکمه و الابرص، عیسی هم همین کار را میکرد. دجال هم همان کار را میکند. بعد در آن روایت ندا میکند که حضرت دعوت میکند، در بعضی روایات یکندای دیگر و در بعضی روایات 11 ندای دیگر، میپرسد که همه دعوت به حق میکنند؟ حضرت میفرمایند بله. تفاوت دعوت حضرت با دعوت دیگر برای جانی که اعوجاج نداشته باشد، مثل سوراخ نوری است در سقفی تاریک. اما اگر چشمی کدر شده باشد، دیگر تمایز بین نور و سایه روشن را نمیدهد. به خطا می افتد. این به خطا افتادن و تبعیت از آن نداها، اختیاری است. چون مبدئیت اعواج را خودش ایجاد کرده است. نگوید که این نور آشکار نبوده است. برای فطرت غیر محجوب آشکار بوده است.

این اختیار خودت بوده است. هر گناهی که مرتکب میشود، جریان جنگ احد را ذکر کردیم.

که انما استزلهما الشیطان ببعض ما کسبوا. دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، حتی وقتی پیامبر صدایش زدند آنها فرار کردند. این فرار کردن از جلوی روی پیغمبر که کان پیغمبر را تسلیم کردند، این گمراهی، مرتبط بود با بعض گناهان سابقشان. ببعض ما کسبوا. لذا در ندیدن آن نور دعوت حضرت از سایه ها، اختیار خودشان است/

تعبیرات زیبایی است. ارض برای او پیچیده میشود. مثل یک لقمه میشود.

یضل له کل صعب. هر مشکلی برای او ملایم میشود. تغییر در کدام طرف است؟ یضل له کل صعب،تغییر در کجاست؟ در وجود انسان تغییر ایجاد شد هاست. امروز هم یضل له کل صعب. ما چون تقوای وجودی را نداریم، او برای ما سخت است. و الا حقیقت در آن روز، جان انسان ها.... تغییر در شهود است. کسی که رابطه اش از طریق علت است، صعب برایش باقی نمی ماند. وقتی علت شیء نزد تو حاضر است، شیء معلول اوست. اگر آهن در دست داوود لین و ملایم است، برای این نیست که در آهن تغییری ایجاد شده است، برای این است که داوودو سلطه بر آهن پیدا میکند. اگر کوه مندک میشود در چشم موسی، برای این نیست که کوه منفجر میشود. کوه کوه نیست. وقتی مندک نگاه شود. از منظر علت نگاه شود. معلول در محضر علت محض نرمی و ملایمت است. عین فقر به اوست.

نگاه به علم در آن روز از راه علت است. از راه علت به معلول محقق میشود.

اصلا نوع انفتاح باب علم متفاوت میشود . علم حصولی هست لکن یک شان علم است. یک ظهور از علم است. اگر علم از راه علت شد میشود علم حضوری. از سنخ علم حضوری است. نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض است.

همان عصا که میشودو اژدها، از منظر علت به این نگاه کردن است. هر چیزی همانی است که خداوند میخواهد. هر چیزی همانی است که باید بشود.

تعبیر زیبایی است، هرچقدر علت رو به قوت برود، معلول در تحققش سختی ای ندارد

لذا دربهشت اگر میفرماید لهم ما یشائون فیها، به محض شاء محقق میشود، مرتبه ای از این، در روز ظهور محقق میشود در نظام عالم.

هرچه در قیامت هست در ظهور محقق میشود مرتبه ای اش.

همه چیز ملایم است و در خدمت است، از این سنخ است. نه اینکه از جهت ظاهری باشد افزایش قدرت. علم، علم آخرتی میشود.

در روزی که حضرت قیام میکنند، کینه از قلب بندگان میرود.

خیلی از انزژی ما صرف برطرف کردن رابطه ها میشود. بسیاری از انرژی های ما صرف این اصطکاکات میشود. کینه برداشته میشود. به تبع این، آنقدر انرژی در عالم صرف رقابت های ناصحیح میشود که اینها همه صرف کمال میشود.

ما الان ذره ای از توانایی های وجودمان صرف هدایت بشود، اوج میگیریم. توانایی های ما صرف جهالت ها غفلت ها میشود. کینه نباشد، تمام توانایی هایی که صرف کینه میشود. برداشته میشود.

قلوب مومنین در آن روز مثل قنادیل میماند. قندیل از بالا به پایین است. یعنی قلوب تعلقشان به عالم بالا... از بالا به عالم نگاه میکنند. قندیل روشنی و صفا دارد. جای باز شدن دارد. قلب وصل شده است به ملکوت عالم. از آن منظر نگاه میکند. تعبیر چقدر زیبا و عالی است.

الی ما شاء الله این وجه دارد.

جبرئیل اولین کسی است که با حضرت بیعت میکند و مردم میبینند. دیدن جبرئیل چقدر رشد میخواهد؟

چقدر باید بالا آمده باشند و اوج گرفته باشند. یعنی در مرتبه جبرئیلی دارند سیر میکنند از جهت ادارک.

وقتی سامری میگوید قبضت قبضة من اثر الرسول، جای پای جبرئیل .... اینها شهود بیعت جبرئیل را میکنند.

هرچقدر حجت ها و بینات شدیدتر میشود، عقاب مخالفت شدیدتر است. اگر تمام سنن و مواریث انبیاء آشکار است، تمام اسباب اخروی ظاهر است.، معجزات آشکار است، بیناتی بود که نظام آ[رتی را آشکار میکردند. حجر موسی، خاتم سلیمان.

تخلف در آن روز، اگر ناقه صالح را پی کردند، بدون تقاضای عذاب عذاب نازل شد. حضرت فرمودند که ما را کمتر از ناقه صالح قرار نده. آیه مبصره بود. خودشان از کوهی که مقدس بود برایشان، خواستند بیاید بیرون. شیر میداد به همه آنها. به همه شان. عظیم بوده.

چوپانی داشت میزد گوسفندی را، آیت الله بهاء الدینی فرمودند نزنش. همه اش نفع است.

ناقه صالحه همه اش نفع بود. تا پی کردند، نزول عذاب بدون تقاضای عذاب رخ داد. در سه روز. جای نفرین صالح نبود. چون آیه مبصره را پی کردند. در دوران ظهور کسانی به گناه دست میزنند که عناد در وجودشان باشد. و الا هیچ شک و شبهه و خلط و ... باب گناه دیگر نیست. اینها سبب تحریک شیطان بود. هرچه هست از درون است. با اینکه میبیند خیر محض است.

وقتی پیامبر قدم میگذارد در پیامبر و جهنم سرد میشود، منافقین میگویند چه شده است، بعد میگویند که پنجره ها را ببندید تا ما نبینیم.

دست دزدی بریده میشود نه دست دزد. سبب دزدی بریده میشود.

اگر میگویند توبه قبول نمیشود، نه اینکه توبه میشود و قبول نمیشود، نه، کسی که به گناه دست میزند، هرگز دست به توبه نمیزد. اگر کسی با عناد دست به کاری میزند، قصد برگشت هم ندارد. نه اینکه توبه میکند و مقبول نیست. به توبه فکر نمیکند. چون با عناد این کار را کرده است.

این فرد به بدی بد اقرار ندارد.

کتاب الشموس المضیئه کتاب خوبی است. روایات را می آورد، در ذیلش نکات مختصری می آورد.

بحث رجعت متفرع بر ظهور است. در آن کتاب در تتتمه دومش بحث رجعت را بیان کرده است.

این کتاب کتابی است که همه اش خوب است.

بعضی کتب نکته های خوبی دارد، نکته های عادی هم زیاد داارد. بعضی برداشت های غلطی دارد.

الشموس المضیئه کتاب خوبی است.

دنبال کلید ها باشید. فقط دنبال دریا ها نباشید. از جاهای مختلف استفاده بکنید.

بحث عدالت از بحث های عظیم بحث مهدویت است که حقیقت عدالت که در روایات است چه نحوه است که تا عمق خانه ها نفوذ میکند.

تمام استعدادهای انسان میخواهد به فعلیت برسد. فقط انبیاء تمام استعدادهایشان به فعلیت رسیده است.

در آن روز برای تمام انسان ها میخواهد محقق بشود.

بحث علم ماند و تمام نشد.